

شروع نوار ۲

امروز روز جمعه ۱۴ مردادماه برابر پنجم ماه اوت ۱۹۸۳ در منزل جناب آقای عصار مصاحبہ با ایشان را ادامه میدهیم و نظر باینکه امروز مصادف با جشن مشروطیت ایران است ادامه این مصاحبہ را بفال نیک می‌گیریم گرچه امروز درحال حاضر ملت ما شاید درحالی نباشد که بتواند آنطور که باید ازته دل و از صمیم دل در حال جشن و سروری باشد و شاید بدلاعل مختلف درحدی هم احساس عزاداری بکند ، با امید باینکه در آینده هرچه زودتر چنین سالروزهاشی برای ملت ما سالروز فرخنده یادآوری جشن مشروطیت و درواقع یادآوری از همه فدکاری‌ها شهدای راه مشروطیت آزادی ایران باشد و در آن حال آنطور که شایسته آن شادی و سرور هست اینروز را بتوانیم جشن بگیریم . با این مقدمه جناب آقای عصار در ادامه مطالب قبلی استدعا میکنم جنابعالی بفرمایید بیشتر در باره آن ۷ سال دورانی که جنابعالی در سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۲ درست معاونت نخست وزیر مسئول و سرپرست امور اوقاف و امور مذهبی کشور بودید اولاً" این سازمان چه نوع سازمانی بود و روابط این سازمان با تشکیلات اداری و با اجتماع چه بود و در واقع تاثیر این سازمان در امور مختلف اجتماعی مملکت چگونه بوده است ؟

آقای عصار : با تشکر از این فرصت مجدد بحثمان را ادامه میدهم و درمورد این سوءالاتی که فرمودید ناظر بسالهای که من از وزارتخارجه با صلاح قرض گرفته شده بودم و به نخست وزیری منتقل شدم وحدود نزدیک به ۷ سال سرپرستی سازمان اوقاف و امور مذهبی را بطورکلی بمن واگذار شده بود یک توضیحات و مطالبی عرض میکنم . برای شروع مطلب ناچار قدری باید تاریخ پردازی بکنم ، داستان اوقاف از جهات مختلف داستان جالبی است و مخصوصاً " به لحاظ آثار اجتماعی و اقتصادی آن ، امر وقف امری بوده است که در ایران از ازمنه و سالهای ایران باستان سابقه داشته است ، مطالبی نیست که با آمدن اسلام به ایران شروع شده باشد مسئله وقف یعنی تخصیص اموالی برای بعضی هزینه ها و مخارج معین معمولاً" مخارج خیریه و بریه این کار در ایران باستان بصورت نذور و اوقاف برای معابد و اماکن مذهبی و برای انداختن زندگی مذهبی مردم وکسانی که این امر شغل مذهبی آنها بوده است در ایران سابقه طولانی داشته است التهایه بعد از اسلام دو اتفاق در امر وقف و ایقاف حاصل شد ، یکی اینکه مسئله ایقاف یک مسئله شرعی و توصیه شرعی خیلی منحّزو قاطعی پیدا کرد و خیلی مورد توجه شارع مقدس اسلام واقع شد و خیلی مورد توصیه

اولیاء و بزرگان دین قرار گرفته است و یک جای خاصی در اخلاق مذهبی و کردار رورفتار اجتماعی و مذهبی برای اوقاف تعیین کردند ، با مر اوقاف خیلی توصیه کردند و طبعا " آثاری که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی میتواند داشته باشد . مسئله دوم این است که به موازات این توصیه و اهمیتی که به امر اوقاف داده شد طبعا " از لحاظ حقوقی بزرگان علمی و فقهی اسلام خیلی روی آن کار کردند و یک شالوده علمی و حقوقی دقیق و منجزی با آن دادند و الان باب وقف یکی از مهمترین مشکلترين ابواب فقه اسلامی است ، خیلی فقهاء روی آن کار کردند ، واقعا " یک شالوده منسجم علمی و حقوقی بوقف داده شده است که البته در دوران باستان با این کیفیت نبوده . به مناسبت توصیه که در باب وقف شده است طبعا " موقوفات در اسلام خیلی بسرعت توسعه پیدا کرده و مردم خیلی با مروقف روکرده اند بطوریکه در تواریخ میخوانیم شاید اولین موقوفه بدست خود شارع مقدس اسلام در زمان حیات خودشان ایجاد شده است و بهر حال بعد از رحلت آن بزرگوار ائمه شیعه مخصوصا " شخصا " هم با مر ایقاف خیلی توجه داشتند ، موقوفاتی که بدست حضرت امیر علیه السلام درست شده است در تاریخ هست و موقوفات مهمی است . اشاره میکنند در تاریخ که حضرت با رنج و کار خودشان قناتهای و چاههای احداث کردند و آنرا برای مصارف خیریه اختصاص دادند و با غایتی که محصولش برای مصارف خیریه ازناحیه آن بزرگوار تخصیص داده شده است و همینطور دیگر مردم و بزرگان مملکتی هم بدنبال همین توسعه و امر اوقاف کارهای را کرده بودند که در تاریخ نظائرش را زیاد می بینیم .

سوال : بطوریکه فرمودید این سوابق خیلی طولانی است ، آیا قبل از اسلام هم در واقع حالا تحت هر نامی ، اموری بوده که از نظر ایقاف مال یا دارائی که یعنی جتماع از آن استفاده بشود ، در تاریخ ما وجود داشته است ؟

آقای عصار : در ایران باستان همانطور که عرض کردم بیشتر مسئله وقف و اینها بمنظور نگهداری اماکن و معابد مذهبی بوده و صرف نگهداری کسانی که این مسئولیت را داشته اند میشده . یعنی روحانیون یا کسانی که بامردین می پرداختند بآن صورت بوده و در واقع بعد از اسلام است که توسعه وقف بآن جای میرسد که به بیان امروزی توسعه اقتصادی جوامع اسلامی را بمقدار بسیار زیادی وقف ، مباشرت میکرده است و تمثیل میدارد . توسعه اقتصادی به مفهوم امروزی یک مفهوم نوئی است ولی اجتماعات گذشته هم بصورتی دنبال کارهای اقتصادی وزندگی اقتصادی مردم بوده اند ، النهایه در گذشته این وظیفه بصورت وظیفه منجزی از طرف دولتها تلقی نمیشده ، البته دولتها به ملاحظاتی مثل " برای قشون کشی به یک نقطه به احداث جاده می پرداختند ، یا یک مسائل دیگری مثل " بعضی از مواقیع

کاروانسرا درست می کردند و یا توسعه امر با زرگانی ولی بطورکلی آنچه که مردم احتیاج داشتند از لحاظ بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی مثل " یک قلم کار بهداشت ، احداث بیمارستان ها و ازاین قبیل مثل طرق و شوارع و پل و کاروانسرا مصیف خانه، مهمانخانه ، نگهداری مستمندان و ازاین قبیل مسائل که امروز قسمت مهمی از آن جزء وظائف دولتها است ، در سابق بیشتر خود مردم بودند که این کارها را می کردند و عرض می کردم که وقف و ایقاف سهم بسیار بزرگی در این قسمت داشته است . عملاً" میشود گفت که توسعه اقتصادی و اجتماعی مردم را موقوفات تمشیت می کردند مثل " یک قلم امر تعلیم و تربیت بعد از اسلام از طریق موقوفات اداره میشده است . در تاریخ خوانده ایم از دوم موقوفه بسیار مهم و عظیم که سهم بزرگی در پیشبرد معارف دوران بعد از اسلام داشته اند : یکی موقوفانی که برای دانشگاه های نظامیه ، خواجه نظام الملک ایجاد کرده بود میدانیم که خواجه نظام الملک در چند شهر بزرگ که از مراکز مهم علمی آن زمان بود مثل نیشابور و بغداد دانشگاه های ایجاد کرد که مثل دانشگاه های امروز شعب مختلف علوم در آن تدریس می شد و محققینی در آنجا بوده که کارشان تحقیق و تعلیم و تدریس بوده و منجمله طبعاً " طب هم در آنجا تعلیم داده میشده و نتیجتاً " بیما رستنایی وابسته با این دانشگاه ها بوده است . خلاصه برای این تاسیسات عظیم که یک دانشگاه بمعنای امروزی کلمه خواجه نظام الملک مخارج آنرا یک قلم از موقوفاتی که با اموال خودش ایجاد کرد بود و به پول امروز سر به میلیونها و میلیونها میزده عایدی سالیانه آنها ، خوب این یک مثال . بعد از خواجه نظام الملک موقوفه مهم دیگری که باز در امر تعلیم و تربیت بوده موقوفات معروف به فضل الله رشیدی است که آنهم خیلی دستگاه کلانی بوده که واقعاً " فهرست رقبات این موقوفات را که آدم می بیند که در خیلی از بلاد اسلامی پراکنده بوده جدا " آدم تحت تاثیر قرار می گیرد .

سؤال : درجه تاریخ ؟

آقای عصار : موقوفات نظامیه در قرن پنجم هجری است و مال رشید الدین فضل الله مربوط به قرون هفتم و هشتم ، دقیقاً " حالا یادم نیست . معمولاً" بعلت اهمیت و وسعت موقوفات همیشه در دستگاه دولتی توجه زیادی با این کار میشده است و ما مورین عالیرتبه برای نظرت و تمشیت اوقاف همیشه بصورتی در دستگاه های دولتی بوده اند . ولی باز مهمترین مرحله که در تاریخ می بینیم از لحاظ توجیه که دولت به اوقاف کرده است در زمان صفویه است که باز موقوفات یک نصف بیشتری پیدا میکنند و نقشی از جهات تاریخی ، حالا وارد این بحث نمیشوم ، مهمتر را ایفاء میکنند و

و بدین صورت در دستگاه صفویه بزرگترین ماموری که بوده است بنا م صدرالصدورنظرارت بر اوقاف را بعده داشته است و این بزرگترین مقام مملکتی بوده است . بهر حال ضمنا " این مسئله توجه دولت به اوقاف هم طبعا " با زیر و بم شدن دستگاههای دولتی و قدرت دولت مرکزی خیلی وابسته بوده است ، در زمان افول صفویه این مطلب باز نکث پیدا میکند تا در دوران قاجار می بینیم که در دوران مختلفی ماموریتی مخصوصا " برای نظرت در کار اوقاف گماشته می شدند ولی همانطور که عرض کردم این مطلب زیر و بم داشت تا بالآخره در عصر حاضر میشود گفت برای اولین بار برای اوقاف یک شالوده قانونی و اساسی ریخته میشود و آن بعد از تاسیس مشروطیت است که الان جنا بعالی خوب بآن توجه فرمودید و امروز هم روز مشروطیت است و ۱۴ مرداد . بعد از مشروطیت میدانیم که دولت ، دولت قانونی بود و دستگاههای دولتی بر مبنای قوانینی وظائف خودشان را انجام میدادند و قوانینی حاکی بروظائف آنها بود و در موقع تقنین برای کارهای فرهنگی و معارف و تعلیمات وزارتتخانهای تاسیس میشود با سام معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه ، ملاحظه میفرمایید که قانون این سه امر تعلیمات و صنایع مستظرفه و هنرها زیبا را با صلاح یک کاسه میکند و در یک وزارتخانه متمرکز میکند که از زمان تاسیس این وزارت ، اوقاف یکی از کارهای مهم این وزارت میشود و این امر ادامه داشت و تا دوران پهلوی هم بهمین کیفیت بود و در وزارت معارف ، که در این باره اسمش هم یکی دومرتبه تغییر کرد یعنی شد وزارت فرهنگ ولی وزارت فرهنگ همچنان کارهای اوقاف را زیر نظر داشت در یک اداره کلی بنام اداره کل اوقاف و یک مدیر کل اوقاف در راس این اداره شاخه مربوطه به اوقاف را اداره می کرده است .

سوال : در زمان پهلوی که میفرمایید مقصود دوران محمد رضا شاه است .

آقای عصار : دوران رضا شاه و دوران محمد رضا شاه تا اوائل سال ۱۹۶۴ که وزارت آموزش و پرورش قانونش عوض میشود ، یعنی وزارت فرهنگ تبدیل به دو وزارتخانه و یک سازمان . یعنی وزارت آموزش و پرورش که در واقع تعلیمات ابتدائی و متوسطه و مسائل مربوط به آن را زیر نظر می گیرد و بعد هم یک وزارت علوم و تعلیمات عالیه که همانطور که از اسمش پیدا است مسائل تحقیقی و امور دانشگاهی را بعده میگیرد . دلیلش هم واضح است برای اینکه با شروع دوران پهلوی و علیرغم نکشی که بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ در کار توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت پیدا شدو گرفتاری جنگ معذلک خیلی زحمت کشیده شد برای توسعه آموزش تعلیمات عمومی و در زمان محمد رضا شاه و مخصوصا " بعد از فیصله یافتن گرفتاریها که در مورد برنامه نفت پیدا شده بود ، خلاصه یک وقتی توسعه تعلیمات و آموزشگاهها و مدارس و دانشگاهها بحائی رسید

که واقعاً "زور یک وزارت خانه تنها و یک وزیر تنها به کشیدن این کار نمیرسید" ناچار در کابینه مرحوم حسنعلی منصور رحمة الله عليه فکر تفکیک وزارت فرهنگ پیش میآید و قانونی به مجلس برده میشود که همانطور که عرض کردم وزارت فرهنگ سه قسمت میشود : وزارت آموزش و پرورش ، وزارت علوم و سازمان اوقاف که سازمان اوقاف قرار میشود که زیر نظر مستقیم نخست وزیر اداره بشود و بازاین یکی دیگر از دلائل توسعه و توجهی است که به امر موقوفات در زمان پهلوی شده بود، حالا این توجه چرا و به چه دلیل و از چه جهت بود ، حالا توضیحی عرض میکنم که مربوط بکار بندۀ میشود . اولین دلیلش همانطور که عرض کردم مسئله توجه به اهمیت اوقاف بود از جهت نقشی که میتواند در کار توسعه اجتماعی و اقتصادی مملکت ایفاء بکند اگر یادم باشد بعد از وقایع خرداد ۱۳۴۲ و یک قدری تسکین پیدا کردن اوضاع و مخصوصاً "با روی کار آمدن کا بینه مرحوم حسنعلی منصور و بعد هویدا کم کم و با پیدایش حزب ایران نوین طبعاً" این فکر پیدا شده بود که مردم باید در اداره کار خودشان سهم بیشتری داشته باشند و مخصوصاً "یادمان هست که مرحوم شاهنشاه آریا مهر محمد رضا شاه در بعضی از نوشته ها و صحبت ها توجه کرده بودند که بعد از رفتن مرحوم پدرشان رضا شاه خلائی که در مملکت پیدا میشود بعلت نبودن یک شال و سوده و بنیادها ئی در مملکت بود که ایشان معتقد بودند که باید این بنیادها را درست کرد که چنین خلائی دیگر ایجاد نشود ، تاسیس بعضی از احزاب و مخصوصاً "حزب ایران نوین اتفاقاً" جوابی بود بهمین مسئله که باید بنیادهای سیاسی هم در مملکت باشد. همه اینها وابسته باین فکر است که مردم باید در اداره امور خودشان بیش از پیش شرکت داشته باشند و ببازی گرفته بشوند و مفهوم دمکراسی هم در آخرین تحلیل چیزی جز این نمیتواند باشد ، یا لاقل ، ابزار دمکراسی ، همین نقش روز افزون و مشارکتی است که مردم در امور مربوط بخودشان میکنند . باتوجه باین مسئله بود که اوقاف هم مورد نظر واقع شد ، برای اینکه اوقاف بهترین مثل و نمونه است برای اینکه چگونه مردم به سائقه مذهبی و بسائقه حسن نوع دوستی و انسانیت کمکهایی برای بهبود وجود مختلف زندگی مردم از مال خودشان انجام میدهند . ملاحظه بفرمایید بقول شاعر که گفته است : (جان می طلبی مضا یقت نیست زر می طلبی سخن در اینست) وقتی مردم پول بدھند بخاطر کمک به منوعانشان واقعاً "رشدا ردا" این دیگر صحبت از قربان و صدقه مجای ولفاظی نیست ، وقتیکه کسی دست به جیپ کرد برای یک کاری این یعنی پشتیش یک ایمان و یک حس انسانیت قوی است ، و اوقاف هم بسائقه همین حس است که ایجاد شده است . این نکته مورد توجه دولت وقت بود و ضمتأ" چون مملکت روی یک روال جدیدی افتاده بود و مسائل توسعه اقتصادی مملکت شکل و صورت جدی و قانونی و علمی پیدا کرده بود ، طبعاً "توجه شد که عجب ما نمی دانستیم که یک دستگاهی هست بعنوان دستگاه اوقاف در مملکت که خیلی کار آهسته دارد انجام میدهد و کسی هم متوجه آن نیست و

از این مهمتر اگر توجهی به آن بشود و یک بهبودی در وضع اداریش پشود ، این نقش خیلی مهمتری را هم میتواند ایفاء بکند در واقع یک منبع جالبی است که در آن موقع بدلاش زیادی آن توجه نشده بود ، مثلاً بخود من مکرر گفته شده بود که منابع موقوفاتی بعداً منبع نفت بزرگترین ثروت مملکت است . خوب وقتی که مردم می‌دانند متوجه چنین منبعی بشوند یا معتقد بشوند که چنین منبعی هست طبعاً " بفکر می‌افتد که برای پیشبرد کارهای مملکتی از این منبع استفاده بهتر از گذشته بکند . این یک نکته بود ، نکته دیگر که باز هم از جهتی وابسته بهمین مطلب می‌شود : چون مقداری از مسائل مذهبی هم وابستگی به اوقاف داشت و بعداً وقایع خرداد ۴۲ که بنده با آن اشاره کردم لازم بود که به مسائل مذهبی و روحانیت توجه بیشتری بشود طبعاً " این نکته هم مزید برعلت شد که خوب از ناحیه اوقاف هم با توجه و عنایت به این مسائل را میتوانیم بیشتر بکنیم و مثل سابق این گونه مسائل مذهبی باصطلاح ول و بی‌حساب و کتاب نباشد . البته بنده اینجا یک پرانتزی باز بکنم که یک چنین فکری در زمانی مرحوم رضا شاه هم بود که در آن زمان هم با بعضی اقدامات علمی و تربیتی و تهیه قانون مدرن و امروزه برای اوقاف ، فکر کرده بودند که از مسئله اوقاف بهره برداشی بیشتر و معقولتر و منطقی تری بنفع مملکت بشود ولی آن قانون اوقاف که در زمان مرحوم رضا شاه تصویب شده بود و آئین نامه آن بقوت خودش باقی بود در تمام دوران محمد رضا شاه ولی بهمن دلائلی که عرض کردم بار نکت و وقفه در توسعه این کار پیدا شده بود و تقریباً " یک نحو فرا موشی و سرخود واگذاری در آن پیدا شده بود ، این بود که ایجاد یک تشکیلات اداری نوینی امروز بین کارآمدتری برای اوقاف لازم بود . عرض کردم کار اوقاف و توجهی که با آن می‌شد مهمتر از آن بود که باز بشود بیک وزارت خانه دیگری وصلش کرد و لازم بود که مستقلان" مورد اداره و توجه قرار بگیرد . این بود که قانون این را بعده خود نخست وزیر واگذار کرد که نخست وزیر هم یک معاونی را مخصوص سرپرستی این کار برای خودش تعیین کرد که اولین معاون مربوط با این کار که وظیفه اش باصطلاح پیاده کردن قانون سازمان و تشکیلات اوقاف و بهبود و منطقی کردن این تشکیلات بود ، این قرعه فال را بنام بنده زدند دلیلش را هم باید بنده اینجا عرض بکنم ، دلیلش هم این نکته بود که خدا رحمت کند به تعبیر هویت دادر روزی که بنده را معرفی می‌کرد خدمت شاهنشاه مرحوم ، گفت فلانی یک آخوند فرنگی است ، آخوندی از این جهت که من بقول سعدی رحمت الله عليه ، همه قبیله من عالمان دین بودند ، چهارده قرن است که پدران ما پشت اندرون پشت بکار دین می‌پرداختند ، و مرا معلم عشق او در یک راهی غیر از راه آباء و اجدادی انداخت ولی به صورت تربیت و آموزش خانوادگی در یک خانواده روحانی خیلی باصطلاح عریق پشت بند داری بوده است . ضمناً " بخاطر تحصیلات و تجربیات وزارت امور خارجه و مسافرتها و ما موریتها

در فرنگ و این طرف و آن طرف قدری صیقل مدرنیسم هم به بندۀ داده شده است . درنتیجه مرحوم هویدا درباره من می گفت که فلانی معاون من است و آخوند فرنگی ما هست ، عین این حرف راهم به مرحوم شاهنشاه در روز معرفی من زده بودند و واقعا " به بندۀ عنایت داشت و درواقع این تعبیر وظیفه جدیدا داره اوقاف را تعیین میکرد . همانطوریکه عرض کردم اولا" بهره وری هرچه بیشتر و منطقی تر و با تکنیک جدید منیجمنمنت (Management) مدیریت صحیح در اوقاف بطوریکه خدمات اوقاف روز بروز گسترده تر و دامنه دارتر شد . ثانیا " مسئله مهم اینکه مابتوانیم از طریق اوقاف و بعد توجهی که بروحانیت پیدا میشود ، این فاصله را که بعلت حوادث و ابسته و ناشی از اصلاحات ارضی و غیره آن نقایر را که بین دولت و روحانیت پیدا شده بود ، بصورتی آن نقایر برطرف بشود و یک هم آهنگی و موزو نیتی در کار دولت و روحانیت ایجاد بشود . اینرا هم ما خوب میدانیم و با آن توجه داشته ایم و به تعبیر فردوسی رحمت الله علیه ، روحانیت و دولت همیشه دوستون اجتماع و حاکمیت و ملیت ایران بوده است ، از عهد باستان تابعدا زاسلام که این مطلب بعد از اسلام بیشتر تائید شد ، همیشه روحانیت چه در مناطق تحت سیطره اهل سنت و جماعت و چه در مناطقی که اکثریت آن شیعه نشین بوده است . روحانیت ، دولت دوستون اجتماع بودند و با این امر توجه شده بود که اگر نقایر ایجاد شده به صورت باید این نقایر برطرف بشود چون نمیشود که همیشه چنین نقایری باشد ، خلاصه سازمان اوقاف با این کیفیت که عرض کردم تاسیس شد و بندۀ هم اولین سرپرست این ششکیلات در دوران جدید اداری اوقاف شدم حالا اجازه میخواهیم یک قدری از برنا مههائی که در این سازمان جدید شروع کردیم بندۀ بعرضتان برسانم . بطور کلی با توجه به برنا مههائی که در دولت وجود داشت و رهنمودهایی که مرحوم شاهنشاه آریا مهر و طبعا " نخست وزیر بمن داده بودند دو وظیفه مهم بر عهده سازمان اوقاف بود یکی اینکه این منبع اقتصادی مهم که مخصوصا " یک جنبه مذهبی تندو حادی هم دارد مورد توجه و توصیه شارع مقدس اسلام هم هست و بنا بر این مردم خیلی با آن توجه دارند ، از این منبع بهترین و بیشترین استفاده بشود . با کمال تاسف اینکار هم مثل هر کار دیگری در فرازونشیب های زندگی اجتماعی و دولتی مردم ایران نوساناتی داشته ، هر وقت دولت مقتدر و خبیر و بصیر متوجه میشده و با این کار بیشتر توجه میکرد ، و بنا بر این کار بهتر اداره میشده و احیانا " از سوء استفاده بالا و فسادها بیشتر جلوگیری میشده یا دولت ضعیف میشده و سطح فساد و سوء استفاده بالا میرفته و کسانی که اهل سوء استفاده بودند در همه جا سوء استفاده میکردند ، در اینجا هم سوء استفاده میکردند بنا بر این لازم بود که اینکار بهبود حاصل کند چون مملکت افتاده بود روی یک جاده و با سرعت به توسعه و نوین سازی مملکت اقدام میشدو نمیشد که یک بخش مهمی از اجتماع مملکت مورد توجه قرار نگیرد و این بخش مهم مسئله اوقاف مملکت بود که می باستی چند کار در آن میشند از همه مهمتر اینکه تا آن روز کوشش های مختصری هم که برای جمع آوری و صورت برداری و فهرست برداری از موقوفات

شده بود بجائی نرسیده بود و خلاف الغبای هرکار اقتصادی جدی، اوقاف مملکت نمی دانست چه دارد و روی چه دارد کار میکند این اول قضیه، باء بسم الله قضیه است میگفتند آقا موقوفات! ولی اول می باشد دانست که این موقوفات چه هست وکجاست و چقدراست این اول قضیه بود، البته بعد از قانون موقوفات در زمان پهلوی اول به اینکار رهم مثل سایر کارها و رفرمهاشی که در مملکت میشد مورد توجه واقع شده بود ولی متسافانه بعد از شهریور نکثی در اینکار حاصل شد و وقفه حاصل شد و بدن بال این وقفه با کمال تاسف ایا دی مخرب و فاسد هم دست اندر کار بودند و پیدا کردن رقبات موقوفه مملکت واقعاً " کار مشکلی بود، گرفتاریهای دیگری هم بود و بعنوان نمونه عرض میکنم که یک نمونه است: قانون ثبت اسنادو املاک وقتی در مملکت بتصویب رسید، مرحوم پهلوی اول با زمردم بعضی ها واقعاً " با حسن نیت، خوب قرار بود که هر کسی بروز املاک و اراضی خودش را به ثبت برساند من جمله متولیان باشند میرفتند اموال و املاکی که زیر نظر شان هست بعنوان موقوفه به ثبت برسانند. در ابتدای کار بعلت جهل و نبودن وسیله تبلیغاتی عمومی که مردم روش بشوند که اصلاً معنای ثبت اسنادو املاک یعنی چه این نگرانی برای بعضی از متولیان و حتی بعضی از متولیان حسابی و با حسن نیت پیدا شد که نکند اینکار مقدمه این باشده بعداً " از طریق به ثبت رساندن موقوفات خدای نکرده دولت بخواهد دخل و تصرفاتی در اینکار بکند، نهایتاً " با حسن نیت کامل رفتن موقوفات را بعنوان ملک شخصی به ثبت رسانند ولی البته کار وقف را می کردند حالا توجه بفرمایید که جنا بعالی مردی هستید متدين و متشرع و با کمال حسن نیت و صمیمیت یک موقوفه را اداره میکنید، ولی اشتباهها " بخاطر بعضی از خیالاتی که مبنی نداشته اینرا بصورت ملک به ثبت رساندید، اما خودتان تا حیات دارید موقوفه را اجراء میکنید، اما پسر جنا بعالی از کجا همین گرفتاریهای شرعی و اخلاقی جنا بعالی را دارد و همینه در پای بند و مقید است و چه بسا که متولی فوت میشد و مثلًا " پسرش یا متولی بعدی میشد صاحب ملک، بنا براین مقدار زیادی از موقوفات با این صورت اصلاح " از وقفیت خارج شد. حالا کسانی که سوء نیت داشتند به لطایف الحیل از زیر بارا ینکه حساب وکتابی به اداره کل اوقاف یا بدولت پس بدنهند فرار میکردند. خلاصه وقتی بنده وارد این دستگاه شدم مثل یک دکان بقالی بودکه صاحب این دکان همینطور مرتب " دست بدست گشته و عوض شده و صاحب بعدی هیچ خبری از اینکه در این طبله های این دکان بقالی چه جنسی هست وکجا هست و اینکه چه جنسی به چه درد میخورد هیچ اطلاعی نداشت خیلی خیلی خودمانی اوقاف مملکت اداره میشد، واقعاً " اوقاف وابسته به حسن نیت و دینداری متولی بود اگر متولی دینداری بود، موقوفه یک کروکری میکرد اما خدای نکرده اگرکسی قیود اخلاقی و دینی نداشت حساب وقف با کرام الکاتبین بود و حلالات ازه قید اخلاقی و دینداری یک مطلب است و مدیریت اقتصادی و شورا داره مالی یک مطلب دیگری است و ما این دو گرفتاری داشتیم یعنی هم باشندی موقوفات را

جمع و جور بکنیم و هم دقیقاً " صورت بردا ری بکنیم که چه داریم و ابوا بجمعی موقوفات چیست و بعدهم یک فکری برای اداره منطقی آن بکنیم . باز یک مثال برای تسان میزتم فرض بفرمایید . ازاین مثال ها هزاران هزار است یک دکان کوچک نیم با بی و یا ربع بابی در یک بازار و یا محل کسب و کار معتبری که موقوفه است فرضاً " از پنجاه سال پیش به اجازه داده اند فرضاً " به ماهی یک قران ، البته یک قران در پنجاه سال پیش قیمت اجاره اینجا بوده آن موقع متولی اینجا را بقیمت عادلانه روز اجاره داده ولی همین نیم بابی و یا ربع بابی در اثر توسعه و بهبود وضع بازار مرکزیتی پیدا کرده که سرقفلی این یک متر در یک متر دکان به میلیون و میلیونها رسیده اما اجاره ما هیانه اش همچنان یک ریال در ماه است . حساب اینرا بفرمایید ، این با چه قانون و قاعده اقتصادی جور درمی‌آید ، حالا چرا اینطور شده ؟ دلائل زیادی داشته یکی از دلائل ناشی بودن تناوارد بودن متولی بیچاره است که نتوانسته این اجاره را با قیمت روز تجدید بکند یا زورش نرسیده و یا اگر متوجه بوده گرفتاری داشته ، مستاجر اذیت کرده و یا قوانین مملکتی ، بله این هم یک نکته است ، قوانین مملکتی هم خیلی طوری نبوده که بشود به نفع بهره برداری بیشتر از موقوفات از آن استفاده کرد ، یعنی وضع عمل " بصورتی درآمده بود که اگر متولی بنفع موقوفه دعواهی در دادگستری طرح میکرد عمل " این دعوی در یک درصد خیلی خیلی بالائی ، یعنی به ضرس قاطع بشما بگویم ، ۷۵ درصد موقوفه بازنشده بود ، حالانه تنها بازنشده است بلکه از بهره وامانده و متولی یک مقداری هم از پول موقوفه را خرج و کیل دادگستری بکند و اگرهم پول نداشت آخر کار موقوفه خورده میشد ، این گرفتاریها هم بوده است . خلاصه چه دردرس بدhem : اگر بخواهیم یک دستگاه بلبشو و بی سامان و بی بندو بار در یک جائی در دنیا بشناسان بدhem و در ایران باور کنید که اگر یکی دو دستگاه را بخواهیم اسم بیرم یکی دستگاه اوقاف مملکت بوده است خیلی بی سامان و بیش از آنچه که بشود سرشمارا درآورد اینها یکی دوتا نمونه است ، حالا هر کسی که مامور این دستگاه میشود و بندۀ ارادتمند باید اول اول و درباء بسم الله ، به هرمدیری که یک دستگاه را میدهند و دستگاه اداری و مائی هم هست و با و میگویند بهره برداری کنیدواین بحساب گوشه از کار مملکت گذاشته میشود ، اوقاف جزء برنامه ریزی توسعه اقتصادی مملکت شده بود ، دولت اصل " توجه کرده بودو بحساب می گذاشت که چه مقدار از بهداشت مملکت را اوقاف میتواند اداره کند و چه مقدار از تعلیمات مملکت را اوقاف میتواند نجات بدهد (پایان نوار ۲)

شروع نوار ۳ ب

سؤال : تمبا کنم که با توجه به آن اساسی نربن مطلبی که فرمودنید و درواقیع

وجهه همت در اول کار قرارداد یدکه اساساً " ملاحظه بکنید که در این دستگاه چه وجوددارد ، حالا بفرمایید که در هرمیزانی که موفقیت حاصل شد این تشکیلات اوقاف حقیقتاً " بهر تعبیری که بشود گفتدارای چه میزان دارائی بطورکاری بود و این دارائی بطورکلی درحدی که امکان بهره برداری از آن بود حقیقتاً " بهره اش بمیزان سالیانه معادل چه میزانی میشد و در واقع نحوه توزیع بهره حاصله هم به چه صورتی بود و در عین حال بفرمایید که نقش روحانیت موجوددر آن موقع در نوعی دخالت داشتن چه در اصول دارائی که مطرح است و یا از نظر انتفاع از بهره وری که بدست می آمد در امور مختلف به چه صورتی بود ؟

آقای عصار : عرض کنم خدمت شریفتان که اتفاقاً " داشتم بهمین جا هم می رسیدم روز اول ورود بندۀ در این دستگاه دونکته مورد توجه بندۀ بودا ول اینکه برای پیش بردن یک کاری در هر دستگاه ما احتیاج به نیروی انسانی کارآمد داریم با کمال تاسف در این دوران آخری که هنوز وزارت فرهنگ کار اوقاف را هم میکرد که عرض کردم یک اداره بنام اداره کل اوقاف داشتند اما این اداره کل اوقاف چنان جائی شده بود که هر کس در این وزارت خانه عربیض و طویل که خیلی بیش از صدهزار نفر ابوا بجمعی داشت ، از معلم و اداری و کارمند و غیره ، هر کسی در این دستگاه یا واقعاً " واژه بود یا حوصله هیچ کار دیگری نداشت و میخواست حقوقی بگیرد و یخلا بگردد یا برود دنبال کارهای خودش اینرا می فرستادند به اداره کل اوقاف و این اداره کل هم در سراسر مملکت هرجا که یک اداره آموزش و پرورشی بودیک اداره فرهنگی بود یک اداره اوقاف هم در سراسر مملکت بغلش بود ، همه جا همین داستان بود ، تماماً واخورده ها و بیکاره ها با کمال تاسف در این اداره کل اوقاف میتینگ داشتند و محل اجتماع شان شده بود ، بعنوان مثال عرض کنم و اگر اشتباه نکنم در رقم یا حدود ۷۵۰ یا ۸۵۰ نفر ابوا بجمعی اداره کل اوقاف بود ، روزی که بندۀ رفتم واينرا بعنوان سازمان تحويل گرفتم .

سؤال : تعداد کارمند

آقای عصار : تعداد کارمند ، از همه جهت ، کلاً " و از این ۸۵۰ نفر خیال میکنم ۳ نفر لیسانسیه داشتیم با زهم یک عدد بسیار قلیلی دیپلمه و بقیه زیر عابتدائی . این از لحاظ مدرک علمی قضیه ، از لحاظ کاربری هم که چه عرض کنم . واخورده و سرخورده و جاخورده ، همه را فرستاده بودند در این دستگاه واقعاً " اعضای خوب و بدرد بخور بسیار انگشت شماربودند . بندۀ ناچار شدم ضمن بررسی از هر کسی و از هر آشناei که در وزارت فرهنگ داشتم اول رفتم دنبالشان و تحقیقی راجع به این

بچه هایی که در خود سازمان اوقاف بودند کردم که کدام شان صالح اند و بدربد بخور، خوب اینها را طبعاً "نگهدارش" و کارهارا با اینها دادم ، با مظلوم اهل البیت ولی با کمال تأسف افراد بسیار کم و انکشت شمار و قلیل بودند ناچار بودم که از خارج یک مقدار نیروی انسانی تزریق بکنم . سیستم اداری مملکت هم میدانید آنوقت طوری بود که کسی را بعنوان بیکارگی نمیشد از دولتی بیرون کرد و یا به یک جای دیگر فرستاد ، یعنی کسی که وارد دولت میشد به بین ریش دولت تا آخر عمر بسته بود بقول پدرم رضوان الله علیه که ایشان یک مفهومی درست کرده بودند و جزء تعليمات خاص ایشان بود با اسم قواعد فلسفی ، ایشان در فلسفه یک مفهوم و نویسندگی به اسم قاعده فلسفی داشتند که تفسیرش زیاد است و مقداری از این قواعد را ایشان استخراج و مدون کرده بودند و این یکی از کارهای خیلی اساسی و جالبی است که با کمال تأسف دفترچه که این قواعد را آنجایی داشت کرده بودند و بعضی توضیحاتی آنچا داده بودند ضمن دستنویسی‌های ایشان مشمول غارت انقلابی شده است ، خلاصه یکی از قواعد ایشان که به آن تمکن میکردند این قاعده مهم وجود داشت : کل ما داخل فی الوجود لایخروج عنہ ، که یک قاعده فلسفی بود یعنی هرچه که داخل عالم وجود شد دیگر از آن خارج نمیشد ، حالا این از کجا آمده و توابع فلسفی آن این مال خود ایشان بود که شاید در بعضی از درسها ایشان بآن توجه داده بودند و بعضی از شاگردان که اگر هنوز زنده باشند میتوانند توضیحاتی در این باره بدھند والا آن دفترچه متناسبانه از بین رفته است روی این الکو که کل ما داخل فی دولت شاهنشاهی ایران بهیچ عنوان خارج نمیشود . بمضی اینکه شما اولین حکم را میگرفتی دیگر آتش هم که میسوزاندی کسی زورش به جنابعالی نمیرسید با کمال تأسف ، بیخود نبود که یکی از اصول اصلاحات مملکتی که شده بود اصل انقلاب اداری بود و مکرر حالا حرف توی خرف میاید ، در برخوردهایی که بنده با مرحوم شاهنشاه داشتم رحمت الله علیه بمناسبت های مختلفی راجع با این انقلاب اداری با ایشان بحث داشتم و ایشان هم مطالبی داشتند که بموضع به بعضی از آنها هم اشاره خواهم کرد . خلاصه بنده آن چند نفرخوبی را که پیدا کردم در آن دولتگاه از آنها کار می کشیدم و مجبور بودم بروم و از جاهای دیگر آدم قرض بکنم . جنابعالی هم با تجربه که در دولتگاه اداری ایران داشتید میدانید که ما مور خوب را هیچ رئیسی حاضر نیست بهیچ قیمت از دست بدھد ، چون او هم هما نگرفتاری را دارده بنده و جنابعالی داشتیم . پس چکار می باستی میگردم ، بند بدوتا منبع رجوع کردم ، اولاً" یکی دوشه مورد نادر را رفتم و از دوستانی که سرکار بودند ریش گرو گذاشت و بخاطر دوستی مثل دندان واقعاً " اینها را کنند و بمن دادند مثلاً" از وزارت عدليه دوشه نفر قاضی بزحمتی رفتم دست و پا کردم و آنها بermen منت گذاشتند و بخاطر دوستی این قضات را در اختیار من

گذاشتند که یکی را مامور کار تحقیق اوقاف کردم و یکی را هم در دستگاه حقوقی اوقاف گذاشت . "اصولاً" دو منبع من داشتم که در واقع یک منبع بود برای گردآوری نیروی انسانی و آن منبع با زنشستگان کشوری و لشگری بودند ، برای اینکه در بین بازنشسته ها اشخاصی بودند که سنتا "هنوز قوی بودند و تجربه داشتند و آدمهای حسابی هم بودند اما بدلائلی مثلاً" دلائل سیاسی و یا بدلائل دیگری ، شخصی بازنشسته شده بودند و از کار کنار گذاشته شده بودند ، اینها را با تحقیقاتی از این طرف و آنطرف آنها را که از نظر کارآمدی و صلاح خوب بودند اینها را برگرداندیم ، البته نه اینکه بخدمت برگردانیم آنکه قانوناً "امکان ندارد ، آمدیم و به لطائف الحیل بمنه اجازه گرفتم که ازا اینها استفاده بکنم ، اما در دستگاه لشگری ، آنجا اطلاع دارید که خیلی ها که با زهم بدلائلی ، از نظر میها زودتر و در سنین پائین بازنشسته میشدند ، اما بازنشستگی اینها دلیل این نبود که نشود از وجود اینها استفاده کرد . حسن کار نظامی ها اینست که نه اینکه اصولاً" با انصباط و با دیسیپلین هستند آدم خیالش راحت است و دنبال یک کاری که با آنها بگوئید بروند میروند دنبالش این بود که من دوشه نفر از دوستان دست اندر کار ارتشی ام را رفتم دیدم و اتفاقاً" یکی از آنها هم که هنوز در قید حیات است و از بزرگان و نیکان روزگار است از افسران خیلی محترم ، فاضل ، انسان ، نجیب ، آقا متدين که خدا انشاء الله حفظش بکند و سلامت ش بدارد ایشان از دوستان پدرمن بودند و سالها است که بخود من لطف داشتند و بمنه با ایشان ارادت ، ایشان هم یک عمری در دستگاه پرسنل ارتشد ، همه اینها را خوب می شناخت و قبله کهنه همه اینها بود .

سؤال : نا مش را ممکن است بفرمائید ؟

آقای عصار : بله جناب سپهبد مرتضی زاهدی که آخرین شغلش هم ، نمیدانم شما می شناسید ، یک فرشته ای است و اگر می شناسید بمنه دیگر توضیحی درباره ایشان ندهم ، ایشان تقریباً "قسمت اعظم کاریرنظا می اش را در کار اداری و پرسنل ارتش گذرانده . بمنه با ایشان متول شدم که ازا این افسران خوب بازنشسته که بکار ما می خوردند یک چند نفری را بمن معرفی کنید ایشان هم گشت و عده ای از این افسران را به بمنه معرفی کرد و بمنه هم با اجازه از پیشگاه شاهنشاه و با موافق آقای نخست وزیر راه حلی پیدا کردیم که ازا این افسران ما بتوانیم استفاده بکنیم و چون اتفاقاً" این تجربه در مجموع تجربه خوبی بود و مورد علاقه شاهنشاه رحمت الله علیه بود ، راجع با این افسران ما از من سوال می کردند و من هم واقعاً "غیر از یکی دومورد که شاید آنهم تقصیر خودمن بود ، بقیه این

افسرها خیلی منضبط خیلی علاقمند بودند ، خیال آدم واقعا " راحت بود ، میدانستم که اگر این واقعا " کارش را یاد بگیرید دیگر شیله و پیله در کارش نیست ، من مرتب راجع به کار اینها گزارش میدادم ، نتیجه این شد که اصلا" ارتضیش باین فکر افتاد که استفاده از نظامی هارا درستگاههای دیگر هم بصورت ضابطه و قاعده در بیاورد که ازا اینها چطور استفاده بشود و چه میزان آنها حقوق داده بشود . خلاصه این کاری بود که ما از جهت نیروی انسانی کردیم . مسئله دوم اینطور شد که روز اول که من رفتم آنجا گفتم : آقا یان من که اینجا آمده ام اول بگوئید بدانیم که چه داریم ما در این دستگاهومن با یادچکار بکنم ، البته تمجمات که البته ، بله ونه خیر و ازا این حرفها زیاد بود ولی آخوش رفتند یک سری صورتهاي برای من آوردن ، بصورت دستنویس گفتند چند سال پیش هم بمناسبتی مارفتیم و تا آنجا که می دانستیم در ادارات مختلف در سطح مملکت به را داره تکلیف کرده ایم که رقبات موقوفات زیر مسئولیت خودشان را صورت بردا ری کنند ، این صورتها را جمع کرده بودند ، یک مقداری صورت بود ، البته بسیار ناقص و دست و پا شکسته و مطلقا" غیر قابل اعتماد ، یک مقدارش که یادم هست الان بشما عرض میکنم ، در حول وحش قزوین متجاوز از ۱۲۵ فقره ده موقوفه ما صورت داشتیم کوچک و بزرگ ، اما در عمل بنده در حول و حوش قزوین شاید از ۷۰ و ۸۰ ده یا اراضی وابسته بدھات موقوفه بیشتر نتوانستم بهره برداری کنم ، حالا معنای بهره برداری ازا اینها خودش یک داستان جالبی است که بعد توضیح خواهم داد ، مرحوم هویدا نخست وزیر که من در ابتدای کابینه ایشان یعنی اردیبهشت ۱۹۶۵ که سال ۱۳۴۴ هجری میشود ، ایشان تازه دوماه بود نخست وزیر شده بود که مرا بردن سر این کار و ایشان هم خیلی علاقمند بود با ینکه بروی دو به بینید که ما موقوفه چه داریم و چکار میتوانیم با آن بکنیم و بروید یک برنامه ضربتی برای آما رگیری از موقوفات درست بکنید . ایشان در موقع وزارت دارائی خودش در کابینه مرحوم منصور برای گردا وری آمار مالیاتی یک برنامه ضربه دروز از دارائی درست کرده بود ، آن کسی را که متصدی این کار بود بمن معرفی کرد و گفت که یک چیزی شبیه با این شما برای آما رگیری از موقوفات تهیه بکنید . ماه بعنوان نمونه برای موقوفات شهر تهران با این مأمور وزارت دارائی یک برنامه درست کردیم که ایشان عده از همان مأموریت بازنشسته وزارت دارائی را که در کار آما رگیری مالیاتی ازا آنها استفاده کرده بود اینها را در اختیار من گذاشت متجاوز از چهل ، پنجاه نفر و ما اینها را با آن مختصر اطلاعی که داشتیم فرستادیم در سطح شهر که اینها بروند آنجا های را که مایخال می کنیم موقوفه است تحقیق بکنند و هرجا که به موقوفه بر میخورید یادداشت کنند روی صورتهاي که برایشان تهیه کردیم و فرمها و برنامه های

لازم و آنها را فرستادیم در سطح شهر و یک چندماهی اینها رفتند و طبق برنامه برای ما یک آمارهای را شروع کردند به جمع آوری . بندۀ روی آن قاعده باصطلاح تفتيش و بازرسی برنامه ها و اينکه واقعا " هر برنامه ارزشیابی بشود که بازدهش چه بوده و چند درصد مارا بهدفنزدیک کرده که باصطلاح الف و بای مدیریت است . پس از چندماه که بندۀ شروع کردم به بازرسی و ارزیابی این برنامه ضربتی ، متاسفانه دو ، سه ایراد پیدا کرده بود ، اولین ایراد بازهم ایراد انسانی بود . ما روز اول خیلی باشوق و شور زیادی اینها را دعوت کردیم و گفتیم که یک کمک خرج هم بشما میدهیم ، شما هم که کاری ندارید و شما بروید برای ما اینکار را بکنید هم فال است و هم تماشا و هم کار خیری میکنید ، علنا " معلوم شد بعضی از اینها آن وجود ان کاری را که ماختیال میکردیم باید داشته باشند با کمال تاسف ندارند ، دیگر اینکه بعضا " اینجور آمارگیری و افی و کافی نبود و لازم بود که اینکار با بعضی مسائل فنی مثل نقشه برداری هم توأم بشود و در مسئله نقشه برداری فنی مراجعت به ثبت اسناد و مسائل ثبتی مطرح میشود . خلاصه مجموعا " برخور迪م با اینکه برنامه را باید عوض بکنیم و یک راه دیگری انتخاب کنیم ، در آن موقع اتفاقا " متوجه شدیم که یکی از مأمورین بسیار خوب و فهمیده سازمان برنامه که سالها با آقای اصفیا همکاری کرده بود در سازمان برنامه خودش را بازنیسته کرده و آمده بیرون و یک دستگاه مشاور فنی و اداری درست کرده خیلی جدی و علمی درجه ۱ و با آدمهای حسابی از مهندس و غیر مهندس ، من بنا بتوصیه آقای اصفیا وارد مذاکره با اینها شدم که ما یک چنین مسئله داریم و شما میتوانید انجام دهید و انصافا " دیدیم که عبائی بود که باندام این دستگاه دوخته شده بود .

سؤال : یادتان میآید کیها بودند .

آقای عصار : بله بسیار خوب یاد میآید و برآهاندازه این دستگاه آقای مهندس زنجانی معاون سازمان برنامه بود ، یادش بخیر مرد خیلی فهمیده و درس خواننده و مورد اعتماد و صحیح و اینکاره بود یعنی برنامه چی باصطلاح . آمدیم با اینها یک قراردادی بستیم مثل قراردادهای که میدانید یک چیزی در حدود ۵۰۰ هزار تومان بدستگاه ایشان بدهیم و ایشان در تهران شروع کنند بیک آمارگیری منطقی و علمی . خودشان رفتندو فرمهای تهیه کردند خیلی جدی و حسابی و آلان بشما عرض میکنیم که ما چند صباحی که با آن برنامه ضربتی اول کار کردیم خیلی بیش از این ۵۰۰ هزار تومان دادیم و بجائی نرسیدیم در این مورد خود آقای اصفیا هم توجهی داشت و نخست وزیر هم خوش آمد و این برنامه پیاده شد ظرف یک سال و الحق باید

برایتان بگویم که اینها شاید در این کار نفع که مسلمان "نکردن دوشای زنجانی بیچاره و دستگاهش یک چیزی هم از جیب دادند روی این کار ولی پس از نزدیک یک سال یک گزارشی برای ماتهیه کردند از سطح تهران راجع به موقوفات یک گزارش کمپیوترا یزد بود ، خیلی جالب و عالی ، البته این گزارش یک چیزی شد در حد انسیکلوپدیا بریتانیکا والبته از روی این گزارش هم یک خلاصه هائی برای ماتهیه کرده بودند که بموقع ما آنرا بعرض شاهنشاه مرحوم و هیئت دولت رساندم که این یک نمونه کار است و ما این جدول را باید در جاهای دیگر هم دنبال بکنیم .

سؤال : درجه تاریخی این تکمیل شد .

آقای عصار : اگر اشتباه نکنم شاید در همان دو سه سال اول سرپرستی بندۀ اینکار را کردیم . خلاصه این یک نمونه از کارهایی است که ما آنجا شروع کردیم و بـ موازات این کار فشار زیادی هم من داشتم در سطح کشور و همه ما مورین که آقا هرجا میروید و هر کاری می کنید با یاد از اینکار بمن آمار بدھید ، من آمار میخواهم و هیچ چیز جز آمار نمیخواهم ، با من حرف نزنید الا اینکه اول بمن آمار بدھید ، بطوریکه آنجا رفقاً و همکاران اداری مثلاً "فلانی بدون مار و آمار ، چیزی را نمیخواهد و از این ژودومـو (Jeu de mot) برای من خیلی درست کرده بودند ، بطوریکه یکی از اینها گفته بودکه از موقعی که فلانی آمده به اوقاف همه سال شده سال مار و آمار ، خلاصه از هرجا و هر منبعی که بندۀ دستم میرسید شروع میکردم بصورت برداری و آمار جمع کردن ، نکته دیگری که با یاد اینجا عرض بکنم .

سؤال : بندۀ معذرت میخواهم آنطور که شما میفرمایید با توجه به میزان فعالیتی که شد و با تمام این تفاصیلی که فرمودید ، خوب بدانیم که در هر حدی که میشود بگوئید کل دارایی اوقاف که طبیعتاً با یک مقدار تقریباً است این دارایی در حدود چه میزانی بود ، البته سوال مشکلی است .

آقای عصار : هم سوال مشکلی است و هم رقم پس از گذشتן این همه سال مشکل است بخاطر داشتن آن و دارم فکر میکنم که به چیزی مراجعه کنم که یک رقم تقریبی برایتان بیاورم ، برای اینکه ایده داشته باشیم که بدانیم چه بوده در اوقاف یک آماری در سال ۱۳۳۹ قبل از تصدی بندۀ جمع آوری شده بود ، یعنی سه چهار سال قبل از اینکه بندۀ بروم به اوقاف ، این آمار نشان میدهد که مجموعه در آمد متصرّفی در سال ۱۳۳۹ ، یعنی اوقافی که خود دولت بعلت نبودن متولی مستقیماً "اداره میکرد نه نظارت ، دولت وظیفه اش در اوقاف نظارت است ولی علاوه بر نظارت در بعضی از

موقوفات که بدلائی بی سرپرست میماند خود دولت مجبور بود که بجای متولی خودش اداره کند ، به اینها می گفتند اوقاف متصرفی یعنی در تصرف دولت است اما اوقاف غیرمتصرفی یعنی آنهاشی که متولیان اداره میکنند ، اینجا در این آماری که بنده اتفاقاً " دارم نوشته شده است مجموع درآمد متصرفی در سال ۳۹ مبلغ سی و چهار میلیون و شصتصد و خورده هزار ریال یعنی سه میلیون و چهارصد و پنج هزار تومان درآمد ، آنوقت مجموع درآمد غیرمتصرفی در آن سال ۱۳۲۹ مبلغ بیست و هفت میلیون و نیم تومان ، این را عرض کردم که مسئول بهشت و دوزخ این آمار و این رقم ها هیچکس نمی تواند باشد ولی بهرحال یک چیزی است با صلح کاچی بعض هیچ چی است . اینکه سوال فرمودید اینها قرینه است خیلی با صدرصد بالا یا پائین .

سؤال : یعنی میشود تقریباً "فرض کرد که در همان تاریخ اگر واقعاً آمار و ارقام دقیق بود ، آن ارقام و آمار دقیق فرض بفرمائید که چندبرابر این میشد .

آقای عصار : عرفاً " روی این حساب اگر ده درصد هم بگیرید قریب از سیصد میلیون تومان به بالا ارزش این رقبات بود . ، در مردم ارزش موقوفات باز خود بنده هم میخواستم بگویم که خیلی نکته جالبی است . این گرفتاری را در اول کار خود من متوجه نبودم ، بعد دیدم که وقتی من متوجه شدم گرفتاری این بود که اینرا من حالی دولت و امناء دولت بکنم ، رقبه موقوفه میتواند از صفت اهرقمری ارزش داشته باشد ، منزل من و شما ارزش تقریباً " معلوم است ، این منزلی را که من الان در آن نشسته ام و مال من است ارزش معلوم است ، چرا؟ اولاً" که مدعی ندارد و من در آن نشسته ام و در تصرف هست و قبله مالکیت هم دارم و کسی هم مدعی آن نیست بنا برای خیلی ساده است که بنده با سوال از دو تا بنگاه معاملات ملکی و خانه های نظیر بگویم که این قیمت منزل بنده با حداقل ۲۰ درصد بالا و پائین قیمتیش چقدر است ، اما تصور بفرمائید یک منزلی را که شما خیال میکنید مال شما است ، اما در تصرف شما نیست ، یک کسی هم توییش نشسته است ، اجاره هم بشما نمیدهد ، چه بسا که در مقابل شما دعوی مالکیت هم دارد ، ضمناً " شما سند مالکیت این خانه را هم ندارید اصلاً" ، حرف شما مبتنی براینست که در ۲۰۰ سال پیش یک کسی نوشته است که این خانه را من وقف کردم . یک سالهای هم اینجا بعنوان موقوفه عمل میشده ، حالا یک آدم بخورو ببری حالا بدلائی توییش نشسته و در تصرف هست یا اجاره موقوفه را نمی دهد یا حتی چه بسازمینه هم چیده است که یکروزی اینجا را تصرف بکند ، حالا بنده از شما سوال میکنم که این خانه ارزش چقدر است؟ درحال حاضر یک چیزی زیر صفر یعنی متولی

بدیخت بایدبرود از جیبشن هم خرج اینجا بکند تا معلوم بشود که ارزش اینجا چه هست، اما حالا فرض بفرمائید که همین خانه یک دفعه معجزی شد؟ در تصویر اوقاف درآمد و متولی حسابی پیدا کرد و سند مالکیت خیلی قشنگی هم پیدا کرد، حالا قیمت خانه میرسد به چندین صدهزار تومان، حالا که شما از بنده سوال میفرمائید که قیمت این رقبات چه هست من چه بگویم؟

سراز
آقای آقا اولی : بله کاملا"

آقای عصار : این مطلبی است که بنده در یکی از شرفیابی‌ها در اوائل کار بعرض شاهنشاه رساندم در سعدآباد هم بودیم یادم است، پائیز بودوهوا گرفته و با رانی اواخر پائیز، ایشان در اطاق قدم میزدند و این مسئله ارزش عیناً "مطرح شد، گفتم قربان فرضا" این کاخ سعدآباد را الان شاهنشاه به بنده بخواهند بفروشند بنده نه تنها از بابت آن پولی بشما نمیدهم، دستی هم یک مقداری پول باید به بنده بدھید. فرمودند چطور، گفتم قربان این کاخ را اگر من بخرم اولاً "وزارت فرهنگ" یعنی هنرها زیبا اصلاً اجازه نمیدهد من وارد اینجا بشوم و میگوید از آثار تاریخی است و دست بترکیب آن نمیشود زد، ثانیاً "فرض" من دست بترکیب بزنم، اول باید اینجا را خورد بکنم و درختهای آنرا بیندازم و تکه تکه بکنم و بمقدم بفروشم و بهره برداری بکنم، مگر شهرداری واينها ازاين اجازه ها بمن ميدھند، بعداً "اگر شاهنشاه اینجا را به بنده بفروشند بنده باید پول آبیار و باغبان واينها را بدهم که من چنین پولی ندارم، بنابراین چاکر حالا از اعليحضرت سئوال میکنم که ارزش سعدآباد چقدر است، بله اگر اداره ثبت را از رویش بردارید، بلدیه را بردارید، هنرها زیبا و آقای پهلو درا بردارید بنده آن وقت اینجا را مترمیکنم و اینجا را تقسیم میکنم بهزار قطعه و البته آن وقت قطعات را میخرند از من، موقوفات هم همین است، هر رقبه رویش قربان مارخوابیده است، میفرمائید بنده بروم در دادگستری عليه این مارها! پول ندارم، کدام دادگستری، قربان بنده امروز دعوی اقامه میکنم دوسال بعد در دفتر وقت میدهند که تازه بروم در دادگاه، در این دوسال آن شخص نشسته و بهره برداری میکند بعنوان مثال گفتم که زمین برو بیابان حاشیه یکی ازاين دهات است، اينرا تصرف كرده و مرا هم نميگذارد بروم آنجا فقط از شن فروشی از آنجا سالی چند صدهزار تومان درآمد دارد همه اش هم مال موقوفه است، قلم پاي مرا آنجا خورد میکنند جرات نمیکنم پايم را بگذارم آنجا، اگر بروم دادگستری اگر موقوفه پولی داشته باشد باید آنرا خرج بکنم و با عصای آهنین و کلای آهنین وکفس آهنین توی دادگستری بدم.

سؤال : تازه به چه نتیجه میرسد ، صحیح است ، بله . فرمودید که بهر حال با این برنامه

آقای عصار : البته دولت میخواست که این کار سروسا مان پیدا بکند .

سؤال : گذشته از این ازعاید موقوفات بنفع مملکت و به نفع مصالح ممکن است در آنجاها که باید خرج بشود ...

آقای عصار : این درجایی است که موقوفه تعیین کرده باشد ، عرض کردم که در زمان ما قسمت اعظم موقوفات صرف اماکن دینی از مسجدو امامزاده و زیارتگاه و بعد مدارسی که طلاب در آنجا علوم دینی یادمی گرفتند میشد ، قلمدیگر صرف مصارف بریه و تغذیه رایگان و مجالس روضه خوانی که ملاحظه میفرمایید همه اینها آن قلم اولش با یک مقداری مدرنسازی یک گوشه از کار آموخت مملکت را اداره میکرد ، آموخت دینی ، فلسفه و معارف اسلامی دریائی است و دولت با این توجهی نداشت ، بله یک وقت یک مدرسه کوچکی با اسم دانشکده الهیات و معارف اسلامی تاسیس شد که آنهم بیشتر جنبه دیپلم سازی داشت ، شاگردها خوبش هم کسانی بودند که از حوزه های علمیه میرفتند آنجا که یک دیپلم بگیرندو احیانا " ازمایی قانونی آن استفاده بکنند والا صد درصد کار تربیت روحانی و تربیت محقق معارف اسلامی بعده همیشنه مدارس بود .

سؤال : میخواستم بپرسم که آیا در آمد و هزینه های موقوفات با این صورت بنوعی در بودجه کشوروارد میشد یا اینکه اصولاً اداره آن بطورکلی در اختیار اداره اوقاف بود .

آقای عصار : در آمد موقوفات نه خیر جزء بودجه نبود ولی در مردم موقوفات متصرفی آنهم در واقع ما قائم مقام متولی بودیم ، متولی وظیفه اش اینست که ازا وقف به بهترین صورتی بهره برداری بکند و محصل موقوفه را در اموری که واقع تعیین کرده به بهترین صورت صرف بکند ، این دعوازه بهترین راه من بعنوان یک مدیر امروزی دارم می گویم والا طبق تعریف حقوقی ، تعریف وقف اینست : حبس عین و تسهیل ثمره یعنی عین یک مالی را که جنبه مالیت دارد و بنابراین بصورتی بهره میدهد ، عین این را شما میکنید یعنی از فروش و تغییر و تبدیل آن خودداری می کنید ، بهره که میدهد شما این بهره را در آنجایی که واقع یعنی صاحب اولیه گفته در آنجا صرف میکنید ، البته هر آدم عاقل و هر مدیر معقولی

میداندکه ازاين مال که در دستش هست بهترین بهره برداری را میکند و کاری میکند که بهترین بازده را داشته باشد ، مثل مال خود جنابعالی است ، اگر یک خانه داشته باشد دنبال بهترین مستاجر میگردید که بیشترین مال الاجاره را هم بشما بدهد ، مستاجر آدم حسابی باشد که مال الاجاره را نخورد ، بهترین اجاره را هم حتی المقدور از او بگیرد ، این الفبای اداره است ، ضمناً وقتی هم که میخواهید بمصرفی که واقع تعیین کرده برسانید ، این را سعی میکنید که بهترین مصرف برسانید . مثلاً اگر فرض بفرمائید مصرفش آموزش و پرورش است این را بروید و بهترین معلم را پیدا کنید و بهترین طلبه را هم پیدا کنید که او خوب درس بدهد و این خوب درس بخواند بنا براین دو تا بهترین دراین کار است ، بهترین بهره برداری و بهترین مصرف ، این درآمد اوقاف متصرفی مربوط به بودجه مملکت نیست چون اصلاً "مال مملکت نیست . یک موقوفه است که بنده بعنوان قائم مقام متولی میروم و بهره برداری میکنم و طبق دستور واقف هم صرف میکنم این به بودجه مملکت کاری ندارد ، ولی من قائم مقام متولی بعنوان حق تولیت یا حق نظارت یک چیزی ازاين را بر میدارم مثل هر متولی یا مثل هر ناظری که در وقف نامه تعیین شده که مثلاً "متولی پنج درصد عایدی را ببرد ما هم همین کار را می کردیم . این قسمت را که بعنوان حق النظاره و حق التولیه بود که ما بعنوان مامور دولت میگرفتیم و در بودجه منظور میکردیم ، چون مصارف آنرا هم قانون معین کرده بودکه چطور مصرف بشود .

سؤال : حالا با اجازه شما بپردازیم با آن قسمتی که مربوط به امور مذهبی میشود و ارتباط موقوفات با امور مذهبی و اینکه در واقع در چه مواردی میشد که بین امور مربوط به موقوفات کشور و مصالح یا تمايلات جامعه روحانیت و من اینجا نمیخواهیم امتیازی بگذارم که طبیعتاً در جامعه روحانیت هم مثل هرجا میخواهیم خوب و بد داریم ، تمدنی دارم بپردازیم با این قسمت که شاید برای رسیدن به مطالب بعدی خیلی حساسیت داشته باشد .

آقای عصار : مطالبی که عرض کردم مقدمه همین مطلب است برای اینکه به رحال فی نفسه موقوفات نقش مهمی بازی میکرد مخصوصاً "درا مور مذهبی در سالهای اخیر ، برای اینکه در سالهای اخیر چون دولت دراین ۵۰، ۵۱ سال اخیر از اوائل مشروطه و مخصوصاً "از دوران پهلوی ، وظیفه خودش می دانست که بکار مردم بپردازدا زهمه جهت : تمام مسائل من جمله آموزش و پرورش و بهداشت و تعلیمات و راه و ساختمان همه اینها ، بنا براین یواش یواش موقوفات و آنهایی هم که جدیداً " موقوفه می ساختند بیشتر توجه داشتند یا بمسائل مذهبی مثل طلاق و مدارس و مساجدیا

ا حیانا " مسائل بھدا شتی مثل تاسیس بیما رستان ، دیگر کمترکسی موقوفه میساخت برای اینکه راه بین فلان ده و یا فلان پل مرمت بشود یا ساخته بشود . بنا بر این اوقاف از نظر نقشی که در کار تعلیمات و امور مذهبی مردم داشت موردنوجه روحانیت بود یکی از مسائلی هم که مورد گله روحانیت بود طبیعتا " همین موضوع دخالت دولت در امر موقوفات بود .

سؤال : یعنی آنها معتقد بودند که دولت نباید مطلقا " دخالت داشته باشد .

آقای عصار : بطورکلی روحانیت معتقد بود که لااقل در مسائل مذهبی و روحانی مردم دولت حتی المقدور نباید دخالت کند ، کما اینکه آنطرف قضیه هم که میگویند جواب های ، هوی است اما اینجا دیگر بیک اشکال اساسی ما برمیخوردیم . اگر روحانیت میگوید که دولت درکار روحانیت دخالت نکند لابد مثل کشورهای فرنگی و مسیحی و یا غیر مسیحی جواش اینست که بسیار خوب روحانیت هم نباید در کار سیاست دخالت بکند ، اما اینجا جان کلام است ، در اسلام چیزی با اسم تفکیک سیاست و روحانیت و مذهب و دین نیست ، دین یک امری است که تمام شئون زندگی دنیوی و اخروی را در بر گرفته ، سیاست از مذهب جدا یعنی چه .

سؤال : از نظر تشیع یا ...

آقای عصار : فرق نمیکند تسنن و تشیع در اینجا فرق نمی کند ، منتهی در عمل یک اختلافی پیدا میشود که من بعدا " اشاره میکنم ولی از لحاظ تئوری علمی و باصطلاح امروزیها از لحاظ ایدئولوژی و یا از لحاظ علمی اسلام یک امر جامع و فراگیر بتمام معنی است . (پایان نوار ۳ ب)

شروع نوار ۷۴

سؤال : جناب آقای عصار خواهش می کنم در دنباله مطالب قبل فرمایشاتتان را بیان بفرمائید .

آقای عصار : صحبت با ینجا رسیدکه گذشته از اداره و تمثیت امورا وقا فی وظیفه دیگر سازمان اوقاف که امور مذهبی بطورکلی بود وضعی که در مملکت بطورکلی پیش آمده بودونقاری که بین دولت و روحانیت پیش آمده بودون نقشی که اوقاف احیانا "میتواند در بر طرف کردن این نقار و نزدیک کردن این دو پایه و ستون اجتماع ایران ایفاء بکنند بنده توضیح عرض میکنم و در اینجا یک مقدمه خیلی کوتاه لازم است . اولاً" اشاره کردم که در اسلام اعم از شیعه و سنی چیزی مثل تفکیک دین از سیاست نیست ، دین عین سیاست است و سیاست عین دین است، یعنی سیاست جزئی از امور زندگی این دنیائی مردم است که تمام این امور زیر سلطه و بليط دین و شرع مقدس قرار دارد ، حالا در عمل طوری شده است و از نظر تاریخی به کیفیاتی که میدانیم ، یواش یواش یک تفکیک عملی پیدا شده است که در دوران حاضر بجائی رسیده که امور مذهبی مردم آن قسمتی که جنبه خصوصی داشته و جنبه ارتباط با خدا بوده این قسمت را روحانیت تحت نظر داشته و اداره میکرده و بقیه که قسمت عادی زندگی مردم بوده از معاملات و تجارت حقوق و غیره و از جمله سیاست اداره امور مملکت اینها را یک دستگاه دیگری یعنی دولت اداره میکرده که این دو دستگاه همیشه دوستون بوده اند در مملکت که این دوستون می باستی مجموعاً " قوانین کار مملکت را تامین بکند و هر وقت یکی از این دوستون تعییف میشده مملکت یک قدری به گرفتاری دچار میشده است ، تابع دار از تاسیس مشروطیت ، قبل از مشروطیت روحانیت و ظائف بیشتری داشته و از جمله مسئله قضایت بین مردم و با صلح انجام رفع محاکمات و رسیدگی بمدعای وی بعده علمای مذهبی بوده ، مسائل تعلیم و تربیت یک قلم در دست علماء بوده و از طریق بسیاری از موقوفات واقفین علماء را بسمت تولیت تعیین میکردند برای اینکه هم به ایمان و درستگاری آنها اعتماد داشتند وهم اینکه یک عالمی بهتر میتواند یک موقوفه ای را که با یدبیمصرف طلاب مدرسه میرسد بهتر اداره بکند و با این طریق تعداد زیادی از علماء دست اندر کار امرتولیت بودند و مقداری زیادی ازعوائد اوقاف هم بمصرف طلاب و علماء و تبلیغات مذهبی و روضه خوانی و عزا داری و از این کارها میشد . بعد از مشروطیت که مملکت یواش یواش سازمانها ای بر مبنای قانون پیدا کرد این وظایف روحانیت هم بتدریج کم شد . مقدار زیادی از کارهای آموختی یواش یواش از روحانیت گرفته شد و داده شد بوزارت معارف ، دادگستری یک قلم با تشکیل دادگستری و قضات مستقل بالمره دعاوی از خانه علماء و روحانیون برچیده شد ، خلاصه یواش یواش کار بجائی رسید که علماء با قیمانده بودند و مدارس قدیمه و با صلاح تدریس علوم مذهبی و عزا داری و روضه خوانی . ولی همین مقدار را هم علماء میل نداشتند که بصورتی دولت در کارشان دخالت و حتی نظارت بکنندیکی از مواد نظارت بعد از تأسیس قانون اوقاف در ۱۳۲۱ اول زمان مرحوم پهلوی اول همین نظارت دقیق تر و جدی تر قانونی بود بر موقوفات ، از همان یک نقاری تولید شده بود با وجود این که سعی میشد همیشه حتی المقدور با روحانیت جانب هم آهنگی باشد ولی از بعضی از برخوردها ناگزیر بودند ، یعنی بعد از مشروطیت

X

که صحبت رفرم و تمدن و پیشرفت مملکت و یواش یواش الگوی اروپائی در کار مملکت پیدا شد بدلاش اجتماعی و سوسیولوژی بسیاری، این فکر پیدا شده بودکه دخالت روحانیت در کار دولت مثل اینکه ممکن است بعضی از رشته های پیشرفت را کند بکند خدای نکرده و متجددین هم کم کم یک خورده نسبت بمسئل مذہبی و روحانیت کم توجه تر میشدند، دولت هم با وجود اینکه سیاستش هیچ وقت این نبود که خدای نکرده با روحانیت تعارض داشته باشد بعضی از آقادامات دولت طبعاً " ملائم طبع روحانیت نبود، مثلاً" فرض بفرمائید در زمان پهلوی اول همین قدرکه سعی میکنند که کسانی که منبر میروند یک حداقل سوادی داشته باشند و هر کسی دو متر چلوار سیاه یا سفید دور کله اش فیندد و بعنوان روضه خوان برود در خانه مردم و هر کاری که دلش میخواهد بکند و هر پرت و پلاشی که میخواهد بعنوان مسائل مذهبی تحويل مردم بدهد اینها فکر کردند که کم کم برای اینکاریک حساب و کتابی درست بکنند که این موردم موافق روحانیت نبود : سروصدا روضه خوانها در میآمد ، از این نقارهای بود ، اما بعداز شهریور بعلت اشغال ایران و نقشی که روحانیت متعهد آنروز درقبال حفظ جامعه ایرانی از تسلط و نفوذ افکار کمونیستی مخصوصاً " داشت و بعداز شهریور ، روحانیت نقش بزرگی بازی کرد" باز دولتی ها متوجه شدند که هنوز باید روحانیت نقش سازنده هم داشته باشدو داستان وقایع نفت پیش آمد و باز هم دخالت روحانیت بعداز وقایع نفت تا مدتی این حسن رابطه بین دولت و روحانیت و یکنوع ماه عسل بین آنها بود تا باز یواش یواش آبها از آسیاب ریخت و دولت مرکزی قدرت بیشتری بدست آورد و یواش یواش این قدرت در دست شاه متمرکز شد و مرحوم پهلوی دوم هم با آن عجله ای که در کار پیشبرد مملکت داشت و با آن تجربه بدی که از اصلاحات زمان پدرس و بهم خودن اوضاع مملکت بعلت اشغال ایران داشت بدون اینکه آن مرحوم خیلی صریحاً " تفوہی باین مطلب بکند ، فکرش این بود که وقتی کم است وقت مملکت هم کم است عقد ماندگی هم بسیار است بنا بر این باید چهار اسبه و چهار نعل دنبال پیشرفت مملکت رفت و هر مانعی هم که هست این مانع را باید به صورتی از سراه برداشت ، البته عرض میکنم که این ته فکر آن مرحوم است اما ته فکر من و شما هم بود و هست ، مخصوص ایران هم نیست و مخصوص همه کشورهای در شرایط ایران است و منظورم کشورهای جهان سوم است همه جهان سومی ها میدانند که از کار روان پیشرفت تمدن ۲۰۰۰، ۳۰۰۰، ۴۰۰۰، ۵۰۰۰ سال عقب آنده و هیچ راهی هم نیست برای رسیدن با این کار روان باید دوید و باید چهار اسبه هم دوید ، همه کم و بیش در ته ذهن شان این فکر هست ، در ایران هم یک چنین فکری همه ما و همه کسانی که طبقه روشن فکر و تحصیل کرده اند و دنبال این نوع فکرها برای پیشرفت مملکت اند ، همه از این نوع فکرها داشتنند ، چون وقت ما کم است و زیاد هم باید تلاش بکنیم و این عقب ماندگی اعشار و قرون را بصورتی جبران بکنیم ، این بود که باز یواش یواش بعضی از این اصلاحات به مذاق روحانیت خوش نمیآمد و اینجا را بندۀ دیگر توضیح نمیدهم تا رسید بدانستان وقایع

خرداد ۱۳۴۲ و اصلاحات ارضی و بقیه اصلاحات اجتماعی ایران و آن برنامه‌ها، خلاصه نتیجتاً "وقتی که بندۀ وارد اوقاف شدم یک‌کدورت بسیار ریشه دارونقار و باید عرض‌بکنم با کمال تأسی یک‌گودالی بین روحانیت و دولت پیدا شده بود، خیلی خیلی وضع اسفناک از جهت اینکه احساسات طرفین خیلی تندرست بود و خوشبینی نسبت بیکدیگر بسیار کم شده بود، حالا باید سازمان اوقاف را یک‌جوری هم با وجود اینکه این مطلب صریح در قانون اوقاف و شرح وظائف من نبود ولی بدیهی بود که باید سازمان اوقاف یک‌جوری امور مذهبی را هم بیک‌صورت صحیحی در بیاورد و طبعاً" اینکار بدون کمک روحانیت امکان پذیر نبود و بنابراین باید با روحانیت یک‌طوری کنار آمد و این گودال بین روحانیت و دولت را بصورتی رفع کرد، از لحاظ ضبط تاریخ این نکته خوب است که من وقتی که وارد اوقاف شدم یک‌مقداری با مصطلح امروز بریفینگ (Briefing) در خود هیئت‌دولت بمن دادند که اوضاع از چه‌قراست و موقوفات درجه وضعی است، شخص نخست وزیر هم یک‌مقداری با من صحبت می‌کرد و آن چیزهایی که از اعلی‌حضرت شنیده بود و خیال می‌کرد و در ته فکرش بود که باید یک کارهایی در این مورد بکنیم، عرض کردم و تعبیر آخوند فرنگی هم خلاصه بیشتر برای اینست که یک‌طوری دولت با روحانیت کنار بیاید و روحانیت درجهت خلاف دولت نباشد که طوری شده بود یا تقریباً "داشت می‌شده که هر اصلاحی که دولت پیشنهاد بکند بطور خودکار و اتوماتیک روحانیت علیه آن جبهه بگیرد و نتیجتاً" مردم این کار را با نظر خوبی‌بینی توجه نکنند و علاقه به آن نشان ندهند، این مسئله بسیار مشکلی بود روزهای اول هم بندۀ به عمق و دامنه‌اش آشنا نبودم چون اولاً" دست‌اندرکار رنبودم و بعلاوه قبل از آن هم در دوره انقلابات اصلاحات ارضی و اینها من در مأموریت خارج بودم و خیلی در بطن حوادث نبودم و احساس و ادراک مستقیم "(اکس پریانس) Experience) مستقیم از حوادث نداشم ولی وقتیکه واردکار شدم یک مقداری ملاقات‌ها با کسانی که بصورتی دست‌اندرکار بودند یواش یواش از روحانی و کشوری، معلوم شد که مسئله حادی است و دامنه‌اش هم خیلی متاسفانه گسترده است.

سؤال : آیا دولت به‌تقدیر برای روحانیون در واقع بصورت‌هایی حالا یا بصورت کاملاً "ظاهر و علنی و یا احیاناً" از بودجه‌هایی که موجود بود کمک‌های مالی مستمری یا غیرمستمری می‌رساند.

آقای عصار : این هم یکی از اساطیر و افسانه‌ها است که مثل همان اساطیر در آمدهای عجیب و غریب اوقاف و نفت و اینها این اسطوره‌کمک دولت بدستگاه آخوندی را هم اینجا برای روشن شدن باید یک‌مقدار توضیح بدهم . دونکته در اینجا هست اولاً" دولت مستقیم و غیرمستقیم و محروم‌انه و غیرمحروم‌انه چقدر بدستگاه آخوندی یا روحانیت

کمک میکرد و ثانیا " جالب اینجا است که این کمک دولت بروحانیت چقدر در نزدیکی روحانیت با دولت موثر بود و نتیجتاً " قطع این کمک چقدر ، خلاصه بزبان فارسی ، در پیش آوردن حادث انقلاب ایران موثر بوده است ؟ چون در این باره جناب عالی خیلی خوانده اید و بگوشتان هم رسیده و بهمین دلیل هم الان انگشت گذاشتید . اما کمک مستقیم دولت به روحانیت تقریباً " صفر بود یعنی از بعضی موارد شاذ و نادر که برای مسجدی یا مدرسه قدیمه یک معلمی در اختیار میگذاشتند یا تعمیر میکردند و یا کمک مالی میکرده اند خیلی شاذ و نادر است و تقریباً " هیچ و بطريق اولی در بودجه مملکت چیزی بعنوان کمک بروحانیت اصلاً " و مطلقاً " نبود و دولت وظیفه ای در اینکار برای خودش نمی دید برایه اولاً " روحانیت خودشان با مردم سروکار داشتند و منبع اقتصادی روحانیت هم همین وجهه مذهبی و با صلح و جوه بربیه است که مردم برضاء و رغبت روی دستور موازن شرعی به روحانیت میدانند ، یک منبع هم بعضی از موقوفاتی است که مصرفش برای مساجد و مدارس است ولی تا آنجا که بنده اطلاع دارم دو سه جور کمک غیر رسم به بعضی از روحانیون می شده است ، بنده خودم یادم هست ، از بعداز شهریور یادم هست که شخص اعلیحضرت پهلوی دوم سالی یک یا دو بار یعنی ماه رمضان بعنوان فطریه و محرم و صفر خود دربار یک کمک مالی به بعضی از ائمه جماعت و روحانیون تهران میکرد که بعنوان کمک بود و خیر محترمی بود ، و یک گوشه مختصری از زندگی آنها را تا مین میکرد .

سؤال : برای قم و

آقای عصار : تا آنجا که من اطلاع دارم برای تهران بود .

سؤال : برای مشهد و اینها هم احیاناً " نبود ؟

آقای عصار : شاید هم ولی عرض کردم که اینکار کار شخص اعلیحضرت بود و از جیب خود ایشان یک کمکی به روحانیت میکرد ، کمک به اینها ثواب است ، یک عمل دنیوی و آخرتی هردو ، داستان موقوفات حضرت رضا آنها خودشان یک مصارفی از لحاظ اطعام و کمک به روحانیت دارند که موقوفات حضرت رضا خارج از سازمان اوقاف است وزیر نظر مستقیم شاه وقت است و رئیس دولت ، بنابراین آن موقع هر کاری که میکردند خوب حضرت رضا موقوفه داشت و متولیان موقوفات کار خودشان را میکردند و بعضی " هم متولی موقوفات آستانه که شخص شاه مملکت بود طبق اختیار ارشاد حق داشت که به بعضی از روحانیون بعضی کمکهای بکند ، اینهم در این حدود ، البته بنده اطلاع جسته و گریخته که دارم میدانم که در سالهای اخیر دستگاههای امنیتی که وجود محضمانه در اختیار

داشتند آنها هم یک کمکهای شروع کرده بودند بروحانیون میکردند، اما عرض بگذرم که در این کمکها باید این مطالب را نیز در نظر داشت که این کمکها بروحانیون دست دوم و سوم و چهارم است و هیچ وقت خیال نکنید که روحانیون بزرگ و معتبر، حا لاز مراجع تقلیدبند صحت نمیکنم، حتی از روحانیون پائین تر از مراجع تقلید و روحانیونی که وزنی داشتند مطلقاً "نه احتیاج اینرا داشتند و اگر اینکه دولت هم اگر میخواست کمک بگذارند آنها می پذیرفتند، ابداً "ومطلقاً" ، کمکهایی که دولت از بودجه سری دولت میکرد، چون گفتنداز بودجه سری دولت بوده، اینها هم بیشتر بوعاظ و روضه خوانها و ائمه جماعت که واقعاً "احتیاج بکمک داشتند و گوشده" از زندگی آنها را میگرفت میدادند و به جنابعالی عرض میکنم کار خوبی بود، یک مشت از اینها مخصوصاً "دردهات بعد از اصلاحات ارضی این روحانیون دهات خیلی زندگی بدی پیدا کردند برای اینکه بیشتر زندگی آنها از قبال مالکین سابق تامین میشد، آنها که از ده بیرون رفتند زارعین در وضعی نبودند که با آنها کمک کنند، اینها هم خیلی وضعیان بد بود، یکی از کارهایی که من در اوقاف شروع کردم و مکرر هم این نکته را به نخست وزیر گزارش کردم و به مرحوم شاه هم گزارش کردم همین بود که باید با این آخوندهای دهات توجه کرد، عین تعبیر بنده است، مکرر بشاه گفتم که در درجه اول اینها فرزندان این مملکت اند، فرزند شما هستند چه فرق با دیگران و من دارد جزا اینکه آنها عمامه دارند و من عمامه بر سرندارم همانطور که اعلیحضرت به زارع و کارگر و معلم و به کارمند میرسند آنها هم جزء مردم مملکت اند، یکروزی خان مالک به او میرسید و حلا نیست و دلیلی ندارد که سایه اعلیحضرت روی سرشان نباشد، مضافاً "برای اینکه مسلم" اگر اینها را ماراضی نگاه داریم اینها در کار پیشبرد و اصلاحات مملکت نقشی میتوانند ایفاء بگذارند و مثال زدم و گفتم که ما بده ما مورپست میفرستیم، معلم می فرستیم، ما موربهداشت میفرستیم، احیاناً "ما مورکشا ورزی و مروج و سپاه همه اینها را میفرستیم، اینها حقوق میگیرند، اضافه کار میگیرند و فوق العاده بندی آب و هوا میگیرند و همه جور حقوق از دولت میگیرند و میروند یک کارهایی در سطح ده یا در سطح شهر برای مردم انجام میدهند، اما تمام رشته های گوار ممکن است با یک غر آخوند یا باطل بشود یا لاقل همکاری را که ما از مردم انتظار داریم آن همکاری حاصل نشود و این آخوند ده به خلاف آن ما مورنه اضافه کار میخواهد نه بندی آب و هوا میخواهد و نه حقوق تقاضا دمیخواهد، هیچ چیز نمیخواهد فقط یک بخورونمیر و نان روزانه میخواهد ما هی دویست تومان، صدو پنجاه تومان، سیصد تومان میشود آنها داد، هم خدارا خوش میاید، هم یک بخشی از مردم و به رحال یک طبقه درس خواننده مملکت راضی شده اند و هم پیشرفت مملکت تسریع شده

سؤال : آیا این کار بنحوی انجام شد .

آقای عصار: نه خیر حالا بشما عرض میکنم، آن نحوی که درواقع انجام شداین بود که بنده با این استدلال که واقعاً "هم جنبه سیاسی در آن رعایت شده بود وهم جنبه واقعی مملکت، واقعاً" مملکت اینطور بود، مگر آخوند نباید در مملکت زندگی بکند، به آخوند هم باید همیشه یا فلان الملک یا فلان السلطنه و یا فلان خان روزی برساند؟ یادولت، ضمن اینکه آنها بکار مملکت هم میخورند، زیرا در غیر اینصورت انگولک میکنند در کار پیشرفت مملکت، اینها را باید راضی کرد و بالاخره با این سیاست بود که از دولت بنده یک میلیون تومان بودجه سری گرفتم برای اینکه یک طوری این یک میلیون تومان را در سطح دهات با ضوابطی بین بعضی از این بیچاره ها تقسیم بکنیم که اینها قوت لایمومتی داشته باشند و در درجه اول هم اینکار به بهترین نحو در نقاط سنی نشین اجراء شدیرای اینکه آخوندهای سنی ضمن اینکه احتیاج داشتند بعلت همان کیفیت مذهبی راحت تر با دولت حاضر به همکاری بودند این پول را من گرفتم و تعدادی از این آخوندها را جمع کردم و بعنوان اینکه به آنها یک مشت مسائل کلی روز و اینکه در مملکت چه میگذرد بیا موزیم که وقتی او میرود به ده یک قدری بیشتر اطلاع داشته باشد از اوضاع مملکت و کارهایی که دولت دارد میکند. یادم هست که اولین قسمت اینها که حدود پانصد تنفر از سراسر مملکت جمع کردیم ولی بیشتر مال نقساط سنی نشین دورافتاده مملکت بودند. اینها آمدند و برایشان یک دوره کلاس در تهران گذاشتیم و یک دوره گردش در مملکت آخوندهای همه جارا ما در سراسر مملکت گرداندیم، اینها را از مشهد و بلوچستان و کرمان و شیراز تا تبریز و کنار دریا که بنده گرد آوردیم و از این کار فیلم برداشتم که باور بفرمایید آقا که آخوند وارد شد که برای اولین بار دریا را دیده بود و این مثل بچه ها که در حوض میروند و با آب بازی میکنند، خودش را با شلوار و عبا انداخت تنوی دریا، که این برودبندی بیند که در مملکت چه خبر است. چون این دردو قوز آباد فکر میکرد که همه مملکت یعنی دوقوز آباد، یک جاهایی هست و یک کارهایی در مملکت دارد میشود، آخوند طیاره سوار شد و با سما رفت، بالای مملکت پرواز کرد و کنار دریا آمد و کارخانه ها را دیدند و وزراء برای اینها صحبت کردند، رئاسی مجلسین صحبت کردند، هر کسی راجع به یک مطلبی مثل راه و بهداشت و پست و تلگراف، حتی اردشیر زاهدی وزیر خارجه را من برم که برای آنها صحبت کرد که آقا سفیر داریم و ما مورین ما در سطح جهان هستند و از این حرفا که یک قدری چشم اینها باز بشود و سطح دید وافق زندگی یک قدری باز بشود.

سؤال: روی این مدارس تعلیماتی برای طلاب دینی تشکیلات اوقاف نظارتی داشت؟

آقا عصار: نه خیر هیچ، یکی از کارهایی که ماخواستیم بکنیم و نشد و نشد حتی

هنوز هم بعداز انقلاب نشده است، البته کارخیلی مشکلی است و ما امیدواریم که بعداز انقلاب لااقل جمهوری اسلامی این نوع کارها را بتوانند بکندواین بودکه بسی حساب وکتابی با صلح خودآخوندها ، لانظام ، شعار دستگاه روحانیت است، هیچ نظامی از هیچ جهت در این دستگاه راه نداشت و حتی این شده بود تئوری که "اصلاً" می‌گفتند "الانظام" یعنی نظام ، لانظام یعنی نظام دستگاه آخوندی ، نتیجتاً "تعلیم و تربیت تمام البته روی گرده قدیم است که بسیار بسیار جنبه جالبی دارد و تعلیم و تربیت راهم در آن ملحوظ است ولی : هرکه خواهد گوییا و هرکه خواهد گویرو . یعنی اگر شما آدم جدی هستید و یک برنامه را از باء بسم الله شروع میکنید و توانی این دوران با این مدارج رسیدنده این برنامه را طی کرده اند، خودش با صلح یک کری کولام ویته (Curriculum Vita) دارده از کجا شروع کنند و در کجا ختم میشود و این برنامه تنها یک برنامه علمی و ذهنی نیست، بلکه یک برنامه زندگی است جالبهم در این دستگاه روحانیت اینست که قسمت تعلیماتی آن تنها تعلیمات نیست واقعاً "تعلیم و تربیت ، بلکه تربیت و تعلیم، یک نحوه زندگی است و با صلح یک "وی آ و لایف" (Way of Life) است و جان کلام دراینجا است که تنها این نیست که من یک مشت مطالبی یادگیرم ، نه ، صحبت دراینست که من یک نحوه زندگی داشته باشم که این زندگی وابسته است بدانش من و برفتار من ، غیر این اگر باشد لانظام فی نظام و نظم با این منظور یعنی هرکه که از زن با بایش قهر میکرد یا حوصله نداشت برود در و بکند می‌آمد یک عمامه به کله اش می‌بست و می‌گفت بنده طلبه هستم و میرف و خورونمیر زندگی میکرد هر وقت هم که روزها دلش میخواست می‌آمد و هر وقت که دلش تنگ میشد میرفت پای درس و یا کار دیگر میکرد و آن کسی که خوب درس میخواند و بد درس میخواند همه قاطی اند مدرکی هم درکار نیست مدرکش قبل از عمامه است ، البته اینرا هم عرض بکنم که شما در مرحله اول اینجا اینست که شما برسید طبعاً "روسای شما و اساتید شما بشما یک کاغذی میدادند و تائید میکردند که شما در فلان مرحله اجتهد هستید و با جتهد مطلق کل رسیده ایداً ینهم فقط از لحاظ قبول عمامه است و اثرباره و رسمی و تبعی بر آن بازنیست و با کمال تاسف آن جمله علم بر باد دهنده در آن ملحوظ نیست که دارنده آن از همه مزایای قانونی استفاده میکند .

سؤال : حالا با این ترتیب آقای خمینی در حدود سال ۴۲ که در واقع تبعید شد در چه مرحله بود

آقای عصار : تا آنجائی که بنده اطلاع دارم و اطلاع بنده هم اطلاعی است که از منابع روحانی گرفته ام و از مرحوم پدرم شنیدم مجتهد مسلم ، خلاف آنچه که شنیده میشود

بعضی‌ها میگویند و مینویسند رسماً " یا غیررسم مردمی است درس خوانده و ملا و مجتهد اتفاقاً " بربعضاً از مجتهدین هم یک مزیت دارد که علاوه بر علوم نقلی و علوم دینی محض فلسفه اسلامی را هم خوانده بهر حال که بسیاری از مراجع تقلید اصل " وارد این مرحله یانشده اند و یا از حدود مقدمات تجاوز نکرده ولی ایشان خیلی بیش از مقدمات تجاوز کرده و یکی از اساتید ایشانرا هم که خودش مرد فاضل و مسلم رحمت الله علیه که من هم با ایشان ارادت بسیار داشتم چون خیلی مردم‌لائی بود رحمت الله مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی بود که یکی از بهترین اساتید و معلمین حکمت و فلسفه و فرهنگ اسلامی بود در دوره ما . این مرد استاد آقای خمینی بوده و آقای خمینی هم خیلی پیش ایشان درس خوانده بنا بر این از لحاظ علمی برآقای خمینی هیچ کس ایرادنمی تواند بگیرد . خیال‌تان راحت باشد .

سؤال : در این دوران چهارده ساله که آقای خمینی در تبعید بود تاحدی که اطلاعاتی جناب‌عالی داشته باشید ایشان به چه نحوی گذران زندگی میکرد و به چه نحوی میتوانست که بتدریج توسعه یک نفوذی را ایجاد بکند .

آقای عصار : تا آنجا که بندۀ اطلاع دارم وجسته و گریخته شنیده ام از دوستانی که داشتم ، من دوستان مختلف در رده‌های مختلف داشتم و از زمان بچگی چون خود بندۀ بچه بازار تهران هستم ، در بازار بدنیا آدم و در آنجا هم زندگی میکردیم دوستان بازاری و غیر بازاری از بچگی زیاد داشتم تا مرا حل مختلف که آدم همه‌جور رفیق در زندگی بندۀ داشته و دارم ، بنا بر این بی‌اطلاع نبیستم ، بخلاف خیالی از همکاران دولتی ام ، که اینها یک زندگی معینی داشتند و دریک جای معینی هم از اجتماع ، در آن گوش بودند ، عرض کنم که سوال جناب‌عالی چه بود .

سؤال : سوال بندۀ راجع باین بود که ایشان در ظرف این مدت

آقای عصار : در موقعیکه در نجف بودند و تبعید بودند ایشان مثل همه مراجع بود که ممر زندگی و ممر معاش آنها ، چون زندگی علماء و مراجع تقلید کوچک‌ترین و ارزان ترین زندگی ممکن است بزرگ‌تر است اینها میلیونها پول می‌آید و می‌رود و یک پاسی بدا من اینها گیر نمی‌کند ، زندگی خصوصی اینها ، واينراهم بگويم که تمام آنچه بسهم ما معرف است این پولی است که مال اینها است این پول طبق موازن شرعی از شیرما در برای اینها حلال است ولی این پول از یک طرف می‌آید و از یک طرف می‌رود برای طلاق و مصارفی که هست خرج می‌شود ، یک آدمی که در حد پا است زندگیش ارزان‌ترین زندگی است در حد زندگی یک سپور ، یک سپور زندگیش چه هست ، البته درین روحانیت‌هم بعضی که املاکی داشتند ، میدانید که بعضی از آنها خیلی متمول

بودند ، کارهای تجارت و صنعت و زراعت میکردند ، این یک حساب دیگری است ولی مرجع تقلید که فقط مردم معاشر از وجوه بربیه مذهبی است به اینها میلیونها پسول مقلدین آنها آنها میدانند بعنوان سهم امام و خمس و اینها ، واپسها به اقل معیشت در کوچکترین خانه زندگی میکنند در زندگی آنها هم هیچ چیز نیست جز یک خوردوخوارک مختصر و باصطلاح خودشان یک نان و پنیر طلبگی

سؤال : حالا به چه ترتیبی ایشان متدرجا " یا تا آنجائی که یک عدد متوجه شدند شاید آنا " و نمی‌دانسم کدامش صحیح است ، آقای خمینی موفق شد که این مقدار برای خودش نفوذ بتدریج ایجاد بکند .

آقای عصار : عرض کنم که اولاً " بفتتا " نبود و بقول شما بتدریج بود و تدریجش هم خیلی ساده است ، اصولاً " نفوذ ایشان ، خیلی ساده است ، ما بیاییم یک دقیقه مثل همه شرقی ها فکر نکنیم ، فکر بکنیم مسائل را از مجازی طبیعی خودش اگر نگاه بکنید آن موقع روشن میشود : قرباً آقای خمینی مرد شجاعی است و ضمناً " معتقد بحرفا یش ، این دو مطلب را رویهم برویزید ، جواب سؤال شما داده میشود ایشان با یکی دو تا نظری که در قم در همان بحبوحه بگیرو به بندھای دوران اصلاحات کرده است ، این نطق را بندھ پس از ۱۷ ، ۱۸ سال حالا که میخوانم می بینم بابا با سرش بازی کرده است با جانش بازی کرده است ، آقا ارزش دارد مگر مردم این حرفها را دوست دارند هر کسی بشما محبت داشته باشد ، آنهم در مملکتی که بزرگترین فضیلت مال بزرگترین قهرمان ملی ما است یعنی علی بن ابیطالب با آن شجاعتش ، مردم شیعه علی بن ابیطالب را نه بخاطر علمش و نه بخاطر قدرت بیانش و نه بخاطر آقائی و بزرگواری دوست دارند ، در درجه اول علی بن ابیطالب یعنی رستم خلاصه اش را بگویم ، شجاعت علی اینه سارا مسحور کرده ، بعد از این قبیل از شجاعت ، از مقام امامت گذشته ، این فصیح ترین آدمی است که عرب تا حالا بخودش دیده است ، البته بعد از قرآن که کلام خدا سنت فصاحت یعنی کلام علی بن ابیطالب بطوریکه دشمنانش اذعان کردند ، وقتی یزید خواست جلوی صحبت حضرت زینب را بگیرد گفت اورا ساكت کنید ، حالا عین کلام آن ملعون این بود که : " به ، این دختر بابا یش هست ". یعنی اگر این الان حرف بزند تمام دستگاه را بهم میزند ، این جوری است دیگر ، حالا از یک چنین آدمی هر کسی ازا و خوشش می آید ،

سؤال : یک چنین شهرتی دادند و بعضی جاها نوشتند که البته راست و دروغش چه باشد بندھ نمیدانم ولی می گفتند که یکی از چیزهایی که در آن گیرو دار تحولات و یا تکوین آنچه که اسمش را انقلاب گذاشتند بود این بودکه ناگهان یکی از نخست وزیران

این دوران اخیر آنچه که در واقع به تقدیر و بهر ترتیبی به آخوندها میرسیداًین را برید.

آقای عصار : بله این همان مسئله است که بشما عرض کردم که در بودجه دولت گفتند که مبلغی بوده است که مبلغش هم چند میلیونی است ، مثل اینکه مرحوم اعلیحضرت محمد رضا شاه در کتابشان رقمش را هم داده اند، یک پول نسبتاً " جالبی است شایدار صد میلیون بیشتر ، در این حدود ، یا کم یا زیادتر ، به رحال این در بودجه دولت، رئیس دولت بوده که این تقسیم میشده بین بعضی از روحانیون و بخاراطرفه جوئی در بودجه اینرا زده اند ولی همین را میخواستم بگویم و این ظاهراً درست است برای اینکه اعلیحضرت محمد رضا شاه هم در کتابشان اشاره کرده اند و من هم بعد تائیدش را شنیدم از جاهای دیگر ولی بشما عرض میکنم که این دادنش کمکی به تحریب روحانیت نمیکرد و قطع کردنش هم هیچ تاثیری در داستان انقلاب نداشت، اینرا بندۀ به جنابعالی میگویم حالا یک چیز دیگر را هم بگویم ، اگر این پول ده برابر این هم بود باز بندۀ و جنابعالی همین جائی می بودیم که حالا نشته ایم . برای اینکه اصلاً " داستان آن یک داستان دیگری است . انقلاب ایران به بندۀ هم مربوط نیست و آن موقع هم سرکار نبودم ، آن داستان انقلاب یک داستان دیگر است که با صحت امروز ما ارتباطی ندارد ، ضمن اینکه بعد از تباطش را بشما عرض میکنم چون یک ارتباط هم در عین حال دارد ، حالا نتیجه آنرا بشما میگویم ، اگر سازمان اوقاف موفق شده بود بصورتی جلب رضایت روحانیت را بکند و آن حفره را که عرض کردم قدری پر بکند طبعاً " ما امروز اینجایی که ما حالا هستیم نبودیم ، بروبرگرد هم ندارد ولی چند اشکال در آن راه بود که این را بندۀ بعنوان وظیفه که برای خود میدانستم اینجا اشاره میکنم . زمان من بود و بعداز من هم نبود ، وبعداز من بدترهم شد . اشکال اول قضیه اینست ، اشکال روحی بود ، بندۀ قبله هم اشاره کردم که اصولاً در مملکت یواش یواش یک تقسیمی پیدا شده بسود در اجتماع مملکت و آن تقسیم بین طبقه روشنفکر و بقیه مردم مملکت و یواش یواش این طبقه روشنفکر هم مغایت ممیزه اش از بقیه این شده بودو یکی از مظاهیر شد لاقل که بدین و بدستگاه دین و روحانیت کم عقیده و یا احیاناً " بی عقیده شده بود ، نتیجتاً " بقیه توده عظیم مملکت که هنوز دنبال روحانیت و مذهب و مسجد بودند نسبت به ما که یک جور دیگری فکر میکردیم و یک ارزشی دیگری یواش یواش برایسان پیدا شده بود و یک هدفهای دیگری داشتیم نسبت بما بیگانه شدن دویسا کمال تأسف بندۀ شخصاً " آنچه که سعی کردم بجائی نرسید برای اینکه عرض کردم و حالا هم می فهم ، خلاف جریان کلی اجتماعی شنا میکردم ، نه من جانشیان من هم . النها یه تنها کاری که بندۀ توانستم در آن موقع بکنم این بودکه دوشه کار کردم یکی این برنامه که عرض کردم که یک تعداد از این آخوندهای سطح ده را جلب

بکنیم و به اینها یک چیزهایی یاد بدهیم و یک کمکهایی هم به معاش زندگی آنها کرده باشیم . ابتدای کار هم یک تعدادی کلاس در اینطرف و آنطرف درست کردیم برای طلبه های جوان که اینها غیر از " ضرب زید " خواندن و یک مشت درسهاشی که در این پانصد سال اخیر همان درسها و همان مطالب و همان کتابها است ، بدون اینکه با اقتضاییات روز یک نوع تطبیق داده بشود ، ما یک کلاسی برای اینها درست کردیم که این اقتضاییات روز را در این کلاسها بیایند و بخوانند ، باز چون روحانیت در قم اینرا بعنوان یک نوع باصلاح دهن کجی بخودش تلقی کرد ما هم یواش یواش از اینکار منصرف شدیم ولی یک تعدادی از این کلاسها درست کردیم و از تهران هم چند نفر تعلیم فرستادیم برای اینها : مثلاً حقوق مدنی ، اینها فقه میخوانند ، اما حقوق مدنی که آنهم از فقه اقتباس شده برای آنها تدریس نمیشد ، مثلاً مسائلی که اینها در فقه می خوانند که بیشترش هم روی عبادیات و حج و از این حرفا است ، قانون تجارت ما داریم که عین مبحث تجارت در فقه هم هست ، اما در فقه مثلاً راجع به کرپوریشن (Corporation) دیگر مطلبی ندارد ، اصول را دارد اما قانونی هست راجع به کرپوریشن که این را هم از همان فقه گرفته اند ، اما اینرا آن خوند باید بخواند برای اینکه باز بشود . یک قاعده را که مربوط به شرکت مثلاً حاج محمدحسن کهمبانی و پسران است اینرا راجع به ژنرال موتورز یک طور دیگر است یعنی فرق میکند ، گو اینکه فقه اسلامی ، این نکته را هم برای شما بگویم ، برای اینکه خلاف اینرا یا لاقل غیر اینرا همه جا شنیده اید ، فقه اسلامی همانطور که از وظیفه اش پیدا است باید از حالات آخر قیامت اجتماع را تمشیت بدهد ، بنابراین ، واقعاً چه میکند چون در فقه اسلامی شما بیک اصول و کلیاتی دست می یابید که ژنی (Genius) این دین یعنی ژنی اسمش را میگذارید یا به رحال (پایان نوار ۴)

شروع نوار ۴ ب

سئوال : جناب آقای عصار اجازه بفرمائید که ما مصاحب را با این آخرین سؤالی که دیگر سعی میکنیم مزاحمت را تمام بکنیم از جنابعالی بپایان برسانم و آنهم اینست که با دیدن آنچه که ظرف این مدت تقریباً " پنج سال گذشته در ایران روی داده و با توجه به تجربیاتی که جنابعالی در مراحل مختلف زندگی خودتان از سیاست کلی مملکت و همینطور از آن اطلاعاتی که نسبت به جامعه روحانیت داریدو در مقایسه با آنچه که بیان کردید که روحانیت واقعی است و در قیاس با اینکه الان شنیده میشود که چطور در واقع بعضی از اینها در زمان فعلی در مملکت پیاده شده و دارد ادامه پیدا میکند ، جنابعالی نظرتان راجع به آینده مملکت و اینکه ما در واقع چطور دورنمای

منظري را باید برای آينده مملكتمان به بینیم لطفا " بیان بفرمائید .

آقای عصار : سئوالی که فرمودید از اینجا به بعد دیگر مربوط میشود به نه جنبه تجربی و شغلی سابق من بلکه راجع به آینده مملکت و سرنوشت همه ایرانیها است . البته بنده بدون اینکه دعوی داشتم احساس و شاید احساس آمیخته به تمايل خودم را براي تنا عرض میکنم ، اولاً" نکته که باید با آن توجه داشته باشید اينرا هم بنده عرض نکنم چون نيمه تمام مانند برای پرکردن شکاف بين دولت و روحانيت يك سازمان اوقاف بود و يك سرپرستي داشت باسم نصیر عصار که اين شخص بخاطر تربیت و شکل خانوادگیش و عقیده شخصی اش خیال میکرد که میتواند اين شکاف را پر بکند ولی عرض کردم که بعد معلوم شد که شکاف نه تنها بسيار عميق است بلکه يك گير دیگري هم در کار هست که با آن گفتم گير روانی و آن برداشت و نحوه دید طبقه نخبه مملکت بود نسبت بروحانيت ، نتيجه اين برداشت و دید اين بود که از سازمان اوقاف و نصیر عصار گذشته بقيه دستگاهها تمام رشته های بنده را پنهان میکردد من شاید قبل " هم گفته باشم که زمانی که سرپرست اوقاف بودم تنها معاون نخست وزیر بودم که حق يکبار در ماہ شرفیابی پيش شاه و عرض گزارش داشتم بنا بر اين ، در مقابل اينکه من حداکثر يکبار در ماہ شرفیاب ميشدم و يك مسئلي که بنظرم ميرسيد بعرض ميرساندم و راه حل هائي هم ارائه ميدام و احيانا " آن راه حل ها را تصويب ميکردد اما دستگاهها وکسان دیگري بودند که صبح و ظهر و شب پيش شاه بودند و هفته چندبار شرفیاب بودند و دائما " دنبال اعليحضرت بودند و خيلي از برنا مه هارا نميگذاشتند پياده بشود و خيلي از باصطلاح نقارها را نميگذاشتند رفع بشود و عکس بدرتر هم عرض کردم که باين شکاف و عمقد آن اضافه ميکرددند باكمال تأسف نه با سوء نيت بلکه عقиде آنها اينطور بود ، حالا وقتیکه نخبه يك جامعه معتقد شدکه اين دين و اين روحانيت مزاحم پيشرفت مملکت است ، اين خيلي بدوضعي است ، اينرا كاريشه نميشود كردمگراینكه اصلاً" يك انقلاب بشود كه شد يا اينکه يك انقلاب درونی در خود الیت بشود که يك وقتی بهوش بيايد و بقیه سول فردوسی که گفته :

چنان دان که شاهی و پیغمبری
دو گوهربود در يك انگشت ری

به تعبير فردوسی ، اگر معتقد ميشد الیت و نخبه مملکت يعني اهل حل و عقد امور و روشنفکران مملکت و بهترینش همین است ، اهل حل و عقد امور معتقد ميشوند که ميشود پيشرفت کرد در مملکت شايد با يك آهنگ كمتری اما عوضش قسمت اعظم مملکت و قسمت اعظم با سواهای مملکت را آدم از خودش بيخود نکند و آلينه (Alienate)

نکند ، اگر یک چنین انقلابی درما شده بود کارمان به امروز نمیکشید ولی متأسفانه نشد و در جهت عکس هم قدم برداشتیم ، یک مثال عرض میکنم دونفر از روحانیون که از مراجع تقلید و مردمان بسیار صالح و شریف مملکت بودند یکی هنوز زنده است خدا وند طول عمرش بدهد آیت الله آقای آقا سید احمد خوانساری ، مردی است بسیار فاضل ، مردی بسیار انسان و آدمی بسیار خوب این مرد واقعاً "از نیکان روزگار است ، گذشته ازا ینکه مردی است ملا ، درس خوانده ، خیلی خیلی آدم روشن وا صولاً" هم این مرد در زندگی عادی هم کم حرف است ، در خانه هم کم حرف میزند ، چه برسد که در سیاست دخالت بکند و بعد با صلاح قمه بکشد ، اصلاً اهل این حرفها نیست ، چنان این مرد را در نظر اعلیحضرت پهلوی دوم یکطوری حالی کرده بودند مثل اینکه اسم آقای آقا سید احمد خوانساری را پیش شاه نمیشد برد ، من این بزرگوار را تا آن موقع هم ندیده بودم رفتم بدیدنش ، بعدبا مرحوم پدرم صحبت کردم و معلوم شد که از زمان نجف باهم آشنا بوده اند و مخصوصاً آقای آقا سید احمد خوانساری پسرعموئی داشت با اسم مرحوم آیت الله آقای آقا سید محمد تقی خوانساری که یکی از سه مرجع تقلیدی بود که بعد از مرحوم بروجردی حوزه علمیه را اداره میکردند و آن آقا سید محمد تقی خوانساری خیلی فاضل ، خیلی ملا ، او که اصلاً" دیگر رفیق گرمابه و گلستان و همدرس با مرحوم پدرم ، خلاصه مرحوم پدرم این خانواده را خیلی خوب می شناخت ، ایشان گفتند که اومرد بسیار شریفی است و خیلی از ایشان تعریف کردن و واقعاً " من مرید این مرد شدم و هستم و بودم ، و رفتم راجع به آقای خوانساری صحبت کردم که اصلاً" این حرفها که میزند ، این مرد چنین است و چنانست و بعد هم مخصوصاً " در دوشه مورد وقتی که راجع به این آقایان آخوندها صحبت میکردیم ، ایشان گفته بودند که آقا عقیده شان چه هست یعنی پدرم . پدرم می گفت که این اطلاعات بند منبعش پدر من بوده ، من که اینها را نمی شناسم ، اصلاً" بکلی اوضاع عوض شده ، بعکس عوض شده ، یکی دیگر مرحوم رحمت الله علیه آیت الله میلانی در مشهد ، البته اومرد تندر تر و خیلی حادی بود و در وقایع انقلابات ایران هم سهم فعالی داشت ولی بند رفتم به دیدن ایشان ، از ایشان هم پدرم خیلی تعریف می کردند ، مرد ملا و استادی بود ، مخصوصاً " یادم هست که میگفت که اومرد استاد دیده ایست . رفتم با ایشان صحبت کردم و دیدم که حرفهای معقولی میزند ، حرف درستی میزند . مثلاً" یکی از حرفها یش این بود که آقا وزیر را هر روز میشود عوض کرد اما شاه را که هر روز نمیشود عوض کرد ، اگر وزیری یک کار بدیکرد میشود اورا عوض کرد او ، برای اینکه شاه بماند ، در عین اینکه معتقد بود یعنی بمن میخواست بگوید خلاصه که اعلیحضرت دیکتاتوری میکند و نمیشود با اوحرف زد ، گفتم والله اینجورنیست ، من که معاون نخست وزیر مملکت هستم وقتیکه با او صحبت میکنم آیت الله ابخدم و و بجدتاً اگر کسی پشت در گوش بدهد امکان ندارد خیال بکند که یکی از دونفری

که با هم صحبت میکنند چنین شاهی است که شما میگوئید ، ما با او بحث میکنیم و استدلال میکنیم ، به حرف‌گوش میدهد و چنین چیزها نیست والله . میدانید این نقارها و این حرفها بود، اما همه حرفها را بنده میزدم ماهی یک مرتبه ، اما آنهاشی که از صبح آنجا بودند و هی تا صحبت این آیت الله میشد ، میگفتند آخوند شپش و یا آخوند دهاتی اینهارا چکار میتوانستم بکنم ، من بعد فهمیدم ، خلاصه و اما اینکه سوال فرمودید ، چه بود سوال ، دو مرتبه بفرمائید .

سؤال : سوال این بود که گذشته که باینجا رسیده با کمال تاسف آینده را چگونه می بینید با توجه به آنچه که ما در ظرف این مدت از زمان این اغتشاش تا حال از دور می بینیم یا میخوانیم یا می شنویم مجموعا " با آنچه که خودآقای خمینی قبلا" بیان و اعلام کرده بودو بعد در عمل امروز به چه صورتی درآمده و با آنکه می گویند ، حالا من نمیدانم درست است یا غلط ، که یکصدوهشتاد هزار ملا و آخوندها در همه جا پیدا شده و بهر صورت سوال اساسی بنده اینست که آینده مملکت را چگونه می بینید .

آقای عصار : آینده در دست خدا است : لایعلم الغیب الا لله اینالبته کلی قضیه هست ولی به حال علم سیاست و علوم سیاسی اقلام" به ۲۶م اجازه میدهد که راجع به آینده یک قدری منضبط تر و معقولتر و شسته و رفته تر حرف بزند و به یک رشته احتمالاتی احتمالا" دست بیابد بخلاف مردم عادی که سیاست برایشان از مقوله نساجی است یعنی با فندگی ، ملاحظه میفرمایید که فقط در ایران است که می گویند " سیاست بافی ، من در انگلیسی و فرانسه و آلمانی که میدانم نشنیدم که در آن زبان ها هم بگویند که سیاست را می بافند ، فقط در زبان فارسی است که دو چیز را می بافند یکی سیاست است و یکی فلسفه و هردو هم خیلی جدی است با کمال تاسف جدی ترین بخش علم را می بافند ، تا آنجائی که می گویند : بنده رانیز خدا مرگ دهد ملایم ، تا آنجا که مختصری درس خوانده ام و تجربه آموخته ام بنده آینده ایرانرا درگرو یک مطلب میدانم و آن مطلب اینست که آیا رژیم فعلی میتواند با کمونیسم در ایران مبارزه بکند یا نکند ، اگر رژیم فعلی بتواند با کمونیسم مبارزه بکند و کمونیسم را قلع و قمع بکند من مجموعا " نسبت به آینده ایران خوبیم هستم ، بدو دلیل ، یکی از لحاظ تئوری و نظری ، قلع و قمع کردن و برطرف کردن کمونیسم از ایران ، یعنی به حال آخوندها تئوری خودشان را بصورتی پیاده بکند و این تئوری مخصوصا " جنبه تشیع در اسلام یک نحوه ورنگ و صبغه سوسیالیستی دارد و خیلی هم خوبست این اسم را بنده خیلی مذخرت میخواهم مجبورم ، هیچ مطلقا" سوسیالیست نیست برای اینکه حالا وارد این بحث نمیشوم اما برای اینکه یک دفعه

بحث را کوتاه بکنم این لفظ را بکار میبرم که میگوییم خیلی لفظ خطرناکی است چون خیلی سوء تفاهم ممکن است ایجاد بکندولی بهر حال آنچه که بزرگان شیعه بمنایاد داده اند از نحوه حکومت، اصلاً" کرته و کتابدستی حکومت اسلامی نامه است که حضرت امیر بمالک اشتر نوشته، این نامه را بردارید بخوانید، حالا لازم نیست که همه عالم سیاسی باشند هر کس این نامه را بخواند مقداری حساب قضا یابدستش میآید آینده ایران درگرو این مبارزه است که آیا کمونیسم از زیر طوری نفوذ کرده است که مثل موریانه پایه های این رژیم را خورده است که پیش یا بعد از فوت آقای خمینی اینها لقمه آخر را هم بخورند و کلک کار را میکنند و همان ایرانستانی که خدا رحمت کند شاهنشاه مرحوم را که هی اخطار میکرد و میگفت ایرانرا میخواهند ایرانستان بکنند ولی ما نمیگذاریم، ایرانستان با لاخره میشودیانه، اگر ایرانستان نشود من مجموعاً "علیرغم آنچه که بر سر مملکت آمده و بر سرمن آمده است شخصاً" به آینده مملکت خوشبین هستم.

سؤال : یعنی تصور میفرمایید

آقای عصار : بهر حال یکروز پلنگان خوی پلنگی رها میکنند و بکار اداره مملکت با یاد پردازند و آنروز است که احتیاج بعلم و عالم و فضل و تجربه و کنار آمدن با واقعیات زندگی امروز دنیا اثروضی خودش را میکند.

سؤال : یعنی آیا اینطور از فرمایش سرکار میشود نتیجه گرفت که اگر که رژیم فعلی بتواند که بر کمونیسم فائق بشود باید انتظار داشت که در مملکت ماما و مت پیدا بکند.

آقای عصار : حتماً، حتماً، رژیم فعلی، آخوندها هم مثل هر آدم دیگری اگر نه بهتر از خیلی از آدمهای دیگر زود یاد میگیرند، اینها درسخان را یاد میگیرند و حالا هم یاد گرفته اند.

سؤال : جناب آقای عصار از تما م وقت و فرصتی که صرف این مصاحبه فرمودید و وواعداً آنچه که حاصل و نتیجه تجربیات بسیار با ارزش شما بوده است در اختیار بنیاد مطالعات ایران قراردادید بنده خیلی صمیمانه تشکر میکنم خصوصاً" که امروز با اینکه خودتان هم کسالت داشتید این وقت را لطف کردید و این فرصت را مرحمت کردید بی اندازه متشرکم.

آقای عصار : اجازه میفرمایید که بنده هم به بهانه تشکر مجدد یک نکته دیگری

هم عرض میکنم که احیاناً " یک روزی برای شنوندگان و آن اینست که آنچه که به جنابعالی عرض کردم گذشته از واقعیات که تاریخ است و بندۀ شاهدش بوده ام وقتی که دست اندرکار بودم آنچه که عقیده شخصی من است و تصورات و استیضهای است مرربوط به گذشته و آنچه که مربوط به آینده است آنرا به حساب شخصی بندۀ بگذارید و مثل هر انسان جایز الخطای خودم انتظار دارم که خلافش ثابت بشود و به حال خیلی از شما ممنونم .

سؤال : تشکر میکنم .